# نظریه اتصال دولت صفویه
## با دولت صاحب الزمان(ع)

به ضمیمهٔ رسالهٔ
« شرح حدیث دولتنا فی آخرالزمان»

رسول جعفریان
( دانشیار دانشگاه تهران)

نشر علم

بسم الله الرحمن الرحیم

| | |
|---|---|
| سرشناسه | : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - |
| عنوان و نام‌پدیدآور | : نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان(عج): به ضمیمه رساله شرح حدیث دولتنا فی آخرالزمان / به کوشش رسول جعفریان. |
| مشخصات نشر | : تهران: نشر علم، ۱۳۹۱. |
| مشخصات ظاهری | : ۸۰ ص. |
| شابک | : 978 - 964 - 224 - 413 - 3 |
| وضعیت فهرست‌نویسی | : فیپا |
| یادداشت | : کتابنامه: ص. ۷۷-۸۰ |
| موضوع | : شیعه و سیاست -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۰-۱۲ ق. |
| موضوع | : احادیث خاص (دولتنا فی آخرالزمان) |
| موضوع | : مهدویت |
| رده‌بندی کنگره | : BP۲۳۹/ن۷ج۶ ۱۳۹۱ |
| رده‌بندی دیویی | : ۲۹۷/۵۳ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۲۷۸۴۵۴۲ |


نشر علم

# نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان(عج)

**به‌کوشش رسول جعفریان**


چاپ اول، ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: رامین

**مرکز پخش علم:** خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری بن‌بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸



**حق چاپ برای ناشر محفوظ است.**



شابک ۳-۴۱۳-۲۲۴-۹۶۴-۹۷۸

## فهرست مطالب


مقدمه ..... ۷
اساسی‌ترین هدف توجیه مشروعیت سلطان برابر فقهاست ..... ۱۱
بالا گرفتن مباحث مربوط به رجعت و علائم ظهور در اواخر دوره صفوی ..... ۱۲
آراء در باره نظریه اتصال ..... ۱۵
رساله در شرح حدیث دولتنا فی آخر الزمان ..... ۴۹
هدف از نگارش این رساله ..... ۴۹
لکلّ اناس دولة، و دولتنا فی آخر الزمان ..... ۵۰
استناد شاه اسماعیل به حدیث دولتنا فی آخر الزمان ..... ۵۰
استناد به حدیث دولتنا در میان برخی از مورخان برای دولت شاه اسماعیل ..... ۵۲
تطبیق روایت دولتنا بر شاه عباس صفوی ..... ۵۳
تطبیق روایت «دولتنا» بر انقلاب اسلامی ..... ۵۴
مروری بر محتوای رساله حاضر ..... ۵۵
متن رساله ..... ۵۷
اما بعد ..... ۵۹
چرا دولت طهماسب، دولت آخر زمانی است؟ ..... ۶۲
تاریخ جلوس با لفظ آخرالزمان یکی است ..... ۶۴
یازدهم [هفتم] ..... ۷۱
دوازدهم [هشتم] ..... ۷۲

**فهرست منابع** ..... ۷۷

## مقدمه

مهدویت یکی از باورهای رسمی مسلمانان است که هر چند، هر کدام در چگونگی آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند، اما در اصل آن متفق هستند. این باوری است که ریشه در ادیان الهی دارد و امیدی است که نور ایمان و اعتماد را در قلوب مؤمنان استوار می‌سازد. مهدویت راه فراروی بشر را تعریف کرده و ارزشهای مثبت را به او می‌شناساند و ایده‌آل قابل تحقق را به وی وعده می‌دهد. کلیت آن با این آیت قرآنی تعریف می‌شود که «بقیة‌الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»، چنان‌که با آیت دیگر قرآنی «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» اساس آن استوار می‌گردد.

در کنار آن اصل، استفاده از باور مهدویت برای توجیه مشروعیت حکومت‌ها، از روشهای بسیار باسابقه در تاریخ ادبیات دینی است. در دنیای اسلام، این که عباسیان القابی چون سفاح و منصور و مهدی و هادی و رشید و مأمون را انتخاب کردند، بر اساس آن بود که این القاب به عنوان القابی برای مهدی موعود بکار رفته بود و آنان قصد سوء استفاده از آن را داشتند. در برابر، نگاهی به *مقاتل الطالبیین* و منابع مشابه، نشان می‌دهد که در جریان قیام‌های علوی نیز فراوان از این امر استفاده شد. در میان شیعیان امامی نیز این ماجرا رسوخ یافت، چنان‌که مروری بر *فرق الشیعه* نوبختی و

*المقالات و الفرق* اشعری می‌تواند ما را با گستره وسیع استفاده از این مسأله برای جذب مردم آشنا کند، این‌که چگونه کسانی با طرح ادعای مهدویت در باره برخی از امامان، تلاش کردند مسیر تشیع امامی را تغییر دهند.

در حاشیه مسأله مهدویت بود که از قرن دوم دانشی به نام ملاحم و فتن یا علائم آخرالزمان شکل گرفت و به دلیل استفاده‌های سیاسی که از آن می‌شد، هر روز افزوده‌های ساختگی بر آنچه اساسی داشت، اضافه می‌شد. کتاب *ملاحم و فتن* نعیم بن حماد (م ۲۲۹) یکی از قدیم‌ترین نمونه‌ها و ساختگی‌ترین آنهاست که بارها چاپ شده، و متن چاپی از اینترنت قابل دانلود است. این کتاب همیشه مورد استفاده فرصت‌طلبان و ساده‌لوحان بوده و هست... بعدها مدل‌های دیگری از این قبیل کتابها نیز نوشته شد.

تاریخ مهدویت‌های دروغین در تاریخ به قدری زیاد است که شمارش آنها از همه مناطق دنیای اسلام از شرق و غرب اسلامی کار بسیار دشواری است. این امر تا به امروز وجود دارد و حتی در این اواخر شاهد بودیم که در جریان حمله امریکا به عراق، چندین نفر در آن نواحی با ادعای مهدویت یا باب شوریدند (مانند جندالسماء) و هنوز هم برخی به کارهای خود ادامه می‌دهند.

در موارد زیادی این جریان با مقاومت علما و مراجع و سیاستمداران اصیل روبرو شد و از میان رفت، فعالیت‌های امیرکبیر بود که باعث نابودی موقت بابیت گردید. اما مواردی بوده که بانیان آن با جذب توده‌های ساده‌دل، توانستند مشکلاتی را ایجاد کند. پیدایش بابیت و بهائیت که تا به امروز مشکله‌ای برای جهان اسلام شده است، از همین مجرا بوده است.

دقیقاً روشن نیست که در پی چه زمینه‌هایی، در چند دهه اخیر، تبلیغات در این زمینه توسعه یافته است. شاید یک عامل انکارها و تردیدهایی که روشنفکران در باب مهدویت داشتند و عده‌ای را برآن داشت تا در این زمینه دست به روشنگری زده و آثاری بنویسند. پیش از آن هم در

قرن سیزدهم، و ادامه فعالیت‌های بهائیان عده‌ای را برانگیخت تا در این باره مطالب بیشتری بگویند و بنویسند. در کنار آنها، روشهایی که برخی از مبلغان مذهبی در چند دهه گذشته در پیش گرفتند در توسعه آن نقش زیادی داشت که یکی از آنها پیدایش مهدیه و مهدیه‌ها بود.

همه این فعالیت‌ها بر این پایه بود که در کنار اساس مهدویت به عنوان یک نظریه اسلامی و بویژه شیعی، فعالیت‌هایی پدید آید که بسا در انگیزه و انگیخته گرفتار لغزش بود و راه را برای خارج شدن از مسیر صحیح هموار می‌کرد.

اکنون چند سال است که با شدت و حدت بیشتری این مسائل دنبال می‌شود. حدود بیست سال پیش کتاب *عصرالظهور در ایران* انتشار یافت و یک تطبیق کلی میان انقلاب اسلامی با ظهور مهدی (ع) با تأکید بر عنصر «ایرانی» صورت گرفت. این آغاز کار بود. در پنج شش سال گذشته، شیب شتاب گونه این مسائل چندین برابر شده و چند صد عنوان کتاب در این باره چاپ شده است که بسیاری از آنها بدون نظر کارشناسی و صرفاً مبتنی بر روایاتی است که نیاز به کاوش‌های جدی علمی دارد. [در کتابخانه تاریخ قم از موجودی ۱۰۹۱ عنوان کتاب در باره این موضوع، ۴۷۰ عنوان از سال ۸۴ به این طرف است]. نکته شگفت آن است که بر اثر رواج این آثار فضای تازه‌ای پدید آمده است که برخی از سیاستمداران را نیز به هوس استفاده از آنها انداخته است.

نویسنده بر آن نیست که نظری در این باره بدهد، زیرا این کار نیاز به تحقیق و تتبع گسترده دارد. آنچه در اینجا ارائه می‌شود، مروری بر دیدگاه‌های مشابهی که کما بیش در تاریخ گذشته ما، به ویژه روزگار صفوی ـ که قرابت‌ها و مشابهت‌هایی هم با ما دارد ـ پدید آمده است.

تنها تأکید نویسنده این است که اظهار نظر در این حوزه‌های دینی، خیلی عوامانه شده و در واقع از دست مراجع دینی خارج شده است. این در حالی است که نوع این مطالب به ویژه علائم ظهور که غالب آنها با اشاره به

رخداد خاصی از قیامهای معترضان در گوشه وکنار بلاد در مشرق و مغرب ساخته شده، و کلیدهایی است که با اندکی توجیه هر قفلی را به ظاهر باز می‌کند، باید با منطق پژوهشی خاص خود مورد ارزیابی قرار گیرد. تنها اگر بنا باشد نام شهر محل ظهور را از روایات و نقلهای برجای مانده درآوریم، باید حضرت حجت ـ سلام الله علیه ـ همزمان از دهها شهر ظهور کند! البته برای برخی همین هم نشانه جعل نخواهد بود، اما به هر عقل سلیم هم باید جایگاهی داشته باشد.

نظریه اتصال دولت صفوی به دولت مهدی (ع) به عنوان یک نظریه، با توجیهات مختلف در تمامی دوره صفوی یعنی طول دویست و سی سال به ویژه دوره اخیر آن مطرح بوده است.[1] نمونه‌هایی که در ادامه خواهد آمد، مطلبی است که تقریباً به ترتیب تاریخی بیان خواهیم کرد. این موارد نیاز به نقد کردن ندارد، زیرا همان‌طور که یک عالم شیعه در دوره زندیه ابراز کرده، تاریخ خود به خود باطل بودن آن را ثابت کرده است. بنابرین انگیزه مرور بر آنها صرفاً برای عبرت و توجه کسانی است که این قبیل اظهار نظرها را بدون انگیزه‌های خاص و بیشتر با دلی ساده یا از روی ساده‌لوحی مطرح می‌کنند. آنان توجه داشته باشند که تأکید بر ظهور نزدیک، آن هم با اسم آوردن از اشخاص و افراد، چیزی شبیه همین مواردی است که در اینجا ملاحظه می‌کنند، نمونه‌هایی که با گذشت زمانی نه چندان دور که همه آبها از آسیاب افتاد، نتیجه‌ای جز وهن مذهب، نزد جوانان و خنده طعنه‌زنان نخواهد داشت.

---

۱. بیشترین بحث در این باره متعلق به آقای دکتر صفت‌گل در کتاب «*ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی* صص ۵۰۳ – ۵۱۵ (تهران، ۱۳۸۱) است که در این مقاله نیز از برخی از ارجاعات آن نوشته، استفاده شده است. خواهید دید که نمونه‌ها بیش از مطالبی است که دوست ما آورده و به خصوص در ادامه دو رساله مهم را در این زمینه مرور خواهید کرد که تاکنون مورد توجه نبوده است.

## اساسی‌ترین هدف توجیه مشروعیت سلطان برابر فقهاست

یک پرسش اساسی این است که بنیاد تئوریک این اظهار نظرها و نظریه‌ها از کجاست. باید اساس آن را در چارچوب مشروعیت و توجیه سلطنت صفوی دانست. شاید کمتر اثری مانند «رساله در پادشاهی صفوی» بتواند این نکته را به ما تفهیم کند که اساس این قبیل توجیهات، در برابر آنچه در فقه اصیل شیعی آمده و در آن اساس سلطنت مخدوش دانسته شده، بر این پایه است که سعی می‌کند اطاعت از سلطان را واجب نشان دهد. در این باره، افزون بر استفاده از برخی از روایات که منبع غیر شیعی هم دارند، از این قبیل تطبیق‌ها و توجیهات استفاده شایانی شده است. برای نمونه رساله‌ای که در قرن هجری زمان شاه طهماسب به عنوان اربعین حدیث نوشته شده، مؤلف در همان مقدمه می‌گوید: من در میان اخبار، احادیثی یافتم که دلالت بر وجوب دعا و اطاعت از «هذه الدولة الناطقة اللامعة» دارد. آن وقت این روایت را از انس بن مالک از رسول الله (ص) نقل می‌کند که فرمود: **طاعة السلطان واجبة، و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعه الله و دخل فی نهیه**، سپس چند حدیث دیگر هم نقل کرده است.[1] اما این امر در اثبات مشروعیت کافی نبود. به همین جهت، از راه‌های دیگری هم استفاده شد که از آن جمله، تطبیق برخی از روایات بر ظهور دولت صفوی بود.

آنچه مهم است این که این امر، چندان جدی گرفته نشد. دلیل آن هم این بود که فقها، تا آنجایی که در چهارچوب فقه حرکت می‌کردند، برای این قبیل احتمالات ارزشی قائل نبودند. به عکس، این قبیل تطبیقها، کار عالمان اخباری بود که چندان در بند صحت و سقم احادیث نبودند و زمانی نیز که گرایش اخباری آنان نیرومند شد، از این که مدعی شوند همه اخبار درست است، ابائی نداشتند. بنابرین یک بار دیگر، جریان اخباری، تلاش کرد تا

---

۱. اربعین شوشتری، نسخه دانشگاه، شماره ۸۷۸/۴، نوشته شده در ۹۸۲

ابزاری برای توجیه سلطنت صفوی شود که از نظر فقها، اساس و پایه‌ای نمی‌توانست داشته باشد. فقها غالبا تعبیر «سلطان العادل» را هم به امام معصوم برگردانده و در این باره تصریح داشتند.[۱]

## بالا گرفتن مباحث مربوط به رجعت و علائم ظهور در اواخر دوره صفوی

برای القای تصور مشروعیت دولت، احادیث علائم ظهور و رجعت، از ظرفیت مناسبی برای این کار برخوردار بود، زیرا امکان تطبیق علائم ظهور با شرایط مختلف، به دلیل نشانه‌های متعدد و متفاوتی که در شماری از روایات آمده، زمینه این کار را فراهم می‌کرد. شواهد نشان می‌دهد که در اواخر دوره صفوی این مباحث اوج گرفت، هرچند از پیش از آن هم وجود داشت.

بر اساس آگاهی‌های موجود، در سه چهار دهه پایانی عصر صفوی، مباحث مربوط به رجعت و علائم آخرالزمان بالا گرفت. به طوری که آگاهیم شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) در همین دوره کتابی در اثبات رجعت با عنوان *الایقاظ من الهجعه* نوشت. چندین کتاب دیگر از همین دوره را آقا بزرگ در ذریعه، (۹۴/۱ – ۹۵، ۵۱۳، ۲/ ۱۹۳ – ۱۹۴) شناشانده است. شیخ حر کتابش را رد بر *تفریج الکربة فی اثبات الرجعه* ـ تقدیمی به شاه سلیمان ـ یاد کرده و گفته است که اثر یاد شده پر از مطالب غرایب مستبعد است که معلوم نیست نویسنده آنها را از کجا نقل کرده است. وی می‌افزاید که این کتاب سبب توقف برخی از شیعیان در قبول رجعت و انکار آن از اصل شده است![۲]

این قبیل مطالب، برای توده‌های عادی مردم جذابیت داشت و میان آنان موج ایجاد می‌کرد. میرلوحی در مقدمه *کفایة‌المهتدی* به بالا گرفتن بحث از رجعت اشاره کرده و می‌نویسد: در این ایام شریفه بعضی از خواص و عوام

---

۱. *گزیده کفایة‌المهتدی*، ص ۲۹۴

۲. *الایقاظ من الهجعه*، (قم، دلیل ما، ۱۳۸۰) ص ۳۵

شیعه از غیبت و رجعت آن شاه بارگاه امامت و خلافت ـ علیه‌السّلام ـ سؤال نمودند و در مقام تحقیق بعضی از گفتگوهای حضرت افادت و افاضت منزلت صدر نشین صفه معلمی و مدرسی ملامحمدباقر بن ملامحمدتقی بن ملامجلسی درآمدند. چون ملای مذکور کتابی در رجعت قلمی ساخته‌اند و بسیاری از مردمان را به مناقره و مشاجره انداخته و جمعی از صلحای مؤمنین التماس داشتند بلکه حروف اقتراح بر رقاع الحاح می‌نگاشتند که این مستغرق بحر اضطراب، چند کلمه در این باب از مخزون خاطر فاتر با بطون سواد دفاتر به دستیاری خامه و خضاض بیاض رساند».

میرلوحی در ادامه روی رفتار عوام انگشت نهاده و ضمن اشاره به این‌که اقدام به نوشتن نقد برای او دشوار بوده، یکی از علل آن را، رفتار عوام در حمایت از شماری از اشخاص یاد کرده و این که محققان در چنین فضایی نمی‌توانند چیزی بنویسند. «وقتی‌که عوام به آن‌طور موسری [ثروتمند] گرویده باشند، و از مثل این فقیر معسری به سبب حق گفتن رمیده باشند، مشکل می‌نماید که گفتار این بی‌مقدار را اعتبار باشد و التفات به تألیف این ضعیف کنند».

وی سپس به این ادعای عرفا اشاره کرده که گفته‌اند: « عوام به هر کس مایل شوند هر نادرستی که گوید و کند به آن قائل شوند، و از هر کس اعراض کنند هرچه گوید و کند برو اعتراض کنند». میرلوحی از دو نفر از فریبکاران عالم‌نما در اصفهان به نام‌های شیخ محمدعلی مشهدی و عبدالله متجنّن یاد می‌کند که نزد مردم این شهر «افضل و اعبد و اعلم و ازهد از شیخ محمدعلی مذکور نبود؛ آن میلی که عوام به او کردند به کدام‌یک از فضلا و علما و زهاد و عباد عصر کرده بودند؟» وی می‌افزاید به رغم آن‌که «مدار کار آن مخرّب دین بر افترا زدن بر خدا و مصطفی و ائمه معصومین بود» و«جمعی کثیر از عدول مؤمنین و ثقات اهل دین، محضر در کفرش

قلمی نمودند» با این حال هیچ‌یک از عوام از او برنگشته «بلکه رغبت ایشان به آن شیطان آدمیان، بعد از اتمام محضر، از حد گذشت. عوام را چه کار به اقوال علمای دین دار و محضر است؟ نظر ایشان بر قطار شتر و طویله اسب و استر است».[۱]

داستان رجعت و علائم ظهور و ادعاهای تطبیق، نه تنها عوام بلکه خواص را هم شامل گردیده و دامن برخی از علمای بزرگ را هم گرفت. میرلوحی از داستان‌هایی که برخی از علما در این باره و این که صاحب الزمان ـ نعوذ بالله ـ در رکاب آنان قدم می‌زده، نقل کرده، و می‌نویسد: مردی بنّای اردستانی علیرضا نام از غایت تعصّب و جهل و نادانی می‌گفت که در وقتی‌که آخوند ملامحمدتقی از مکه مراجعت نمود، دو تن در رکابش می‌آمدند و از آخوند مسأله‌ها می‌پرسیدند. هرچند آخوند عنان می‌کشید و مبالغه می‌نمود که شما توقف نمایید یا پیش‌تر بروید که راضی به رکابداری نیستم، ایشان می‌گفتند که ما می‌خواهیم که این شرف حاصل کنیم و استدعا داریم که ما را از ادراک این سعادت محروم نسازی و در حلّ مسائل که بر ما مشکل است ما را بنوازی. بعد از آن‌که آخوند دید که به هیچ‌وجه دست از رکاب او بر نمی‌داند [برنمی‌دارند] و رکابداری او را موجب افتخار می‌شمارند، از ایشان پرسید که شما کیستید؟ یکی از ایشان گفت: من حسین بن علی بن ابی طالبم و دیگری گفت که من صاحب الزمانم. ژاژخائی‌هایی عوام کالانعام در این باب بسیار است و افترای ایشان بر ایمه مصعومین بیشمار و ذکر همه آن موجب اطناب و اکثار و چون این کمترین به سبب غیرت دین خواست که علوّ درجه و سموّ مرتبه حضرت قائم خاتم الاصیاء را بر ایشان ظاهر سازد تا امام زمان را بشناسند و آن مزخرفات درهم نتراشند، عناد و عصیان افزودند

---

۱. بنگرید: گزیده *کفایة‌المهتدی*، نسخه مجلس، ش ۸۳۳، ص ۴

و به افترا و بهتان زبان گشودند که آخوند، ما را ملا پشم‌الدین گفته و در این باب محضر تمام می‌کردند».[1] در ادامه مطالبی را که میرلوحی در باره رساله رجعت علامه مجلسی و تطبیق‌های وی در باره سلاطین صفوی آورده مرور خواهیم کرد.

بدین نکته باید توجه داشت که جدای از آن‌که نگره اخباری به‌طور عموم، تعقل و تأمل را تحت‌الشعاع قرار داد، برخی از علما، به رغم آن‌که در علم و دانش قوی بودند، گاه رگه‌های سادگی شگفتی داشتند که سبب لغزش آنان در سیاست و حیات سیاسی نیز می‌شد.

در اینجا مروری بر برخی از دیدگاه‌های مطرح شده در باره نظریه اتصال دولت صفوی به دولت قائم ـ علیه‌السلام ـ و مقدمه بودن دولت صفوی برای دوره ظهور خواهیم داشت. این اظهار نظرها با شدت و ضعف مطرح شده و آنها نیز که استدلالی هستند، به لحاظ استدلالی توجیهات مختلفی ارائه کرده‌اند.

در این باره، جدای از مواردی که به ترتیب تاریخی نقل خواهد شد، دو رساله هم ارائه شده است. یک رساله از یکی از نوادگان دختری میرداماد است که در داخل متن آمده و مهم‌تر از آن، رساله «شرح حدیث دولتنا» است که در پایان بحث به طور مستقل ارائه خواهد شد و توضیحاتی نیز در مقدمه آن خواهد آمد. این رساله در باره دولت طهماسب و طرح این نظریه است که دولت شاه طهماسب مقدمه ظهور دولت قائم است.

### آراء در باره نظریه اتصال

۱. شرف‌الدین قاضی احمد قمی از مورخان دوره طهماسب [۹۳۰ ـ ۹۸۴] و اوائل عصر عباس اول [م ۱۰۳۸] می‌نویسد: هم درین سال [۹۰۸] شاه

---

۱. *کفایة‌المهتدی*، نسخه خطی ۸۳۳ مجلس، ص ۶

جمجاه به واسطه گوشمال علاءالدوله ذوالقدر متوجه ارزنجان گشتند و او را آلادانه نام نهادند، چون فصل زمستان بود، کاری از پیش نرفت و قشلاق این سال به فتح و فیروزی و اقبال در دارالسلطنه تبریز واقع شد.

سابقاً حدیثی در باب ظهور حضرت ولایت مرتبت قدوسی منزلت شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین ابو الفتح اسحق ـ قدس اللّه سره ـ از حضرت سیدالمحققین وارث علوم ائمهٔ المعصومین، میر مرتضی علم الهدی علیه الرحمة و الثناء مذکور شد. اما حدیثی دیگر که فقیر مؤلف از حضرت شیخ الطایفه بهاء الملة محمد العاملی شنیدم که دلالت بر ظهور شاه صاحبقران خسرو گیتی‌ستان نموده، اینست که آن حضرت چنین نقل فرمودند که این حدیث را به نوعی که از پدر مرحوم خود، یعنی شیخ حسین عبد الصمد عاملی [م ۹۸۴] شنیدم این است که: انّ لنا باردبیل کنزاً و ایّ کنز، لیس بذهبٍ و لا فضّة ولکنّه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنا عشر الفا راکبا بغلة شهباء و علی راسه عصابة حمراء. سید کبیر مرحوم سید حسن بن السید جعفر العاملی الکرکی استاد پدر فقیر، به فقیر گفت: در اوایل سلطنت پادشاه مرحوم شاه اسماعیل ـ طاب ثراه ـ که به زیارت مشهد مقدس می‌رفتم، به تبریز رسیدم، شاه در شکار بودند. روزی که از شکار معاودت فرمودند با اهالی تبریز که به استقبال رفته بودند رفتم. اتفاقاً شاه عالم‌افروز آن روز بر استر سفید سوار بودند و به واسطه کوفت چشم، دستمال سرخ بر سر بسته بودند و لشکری که همراه بودند دوازده هزار سوار بودند. در آن وقت این حدیث که به چند سال قبل ازین به نظر رسیده بود به خاطر رسید.[۱]

گفتنی است که اصل این روایت، در باره طالقان است، چنان‌که در *کنزالعمال* (ش۳۹۶۷۷) از کتاب *الفتن ابوالغنائم* کوفی نقل شده است که : ویحا للطالقان، فإن لله فیه کنوزا لیست من ذهب ولا فضة. آفرین به طالقان،

---

۱. *خلاصة‌التواریخ*، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳) ج ۱، ص ۷۶

خداوند در آنجا گنج‌هایی دارد که از طلا و نقره نیست [یعنی آدم‌هایی هستند در حکم طلا و نقره].[۱] شگفت آن‌که گنج یابان منطقه، تمام کوه‌های اطراف طالقان را سوراخ کرده‌اند تا این گنج که بنا به ظاهر روایت اساساً طلا و نقره نیست، به دست آورند!

۲. شرف‌الدین قمی در جای دیگری در باره طهماسب می‌نویسد: چون خاقان سکندرشان مظهری بود از آثار دودمان مرتضوی و به مؤدای حقیقت انتمای، «لکل اناس دولت و دولتنا فی آخر الزمان» در اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصد آن می‌بودند که تمامی ربع مسکون را تسخیر نموده در جمع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند.[۲] بدین ترتیب بر اساس روایت مزبور، او دولت صفوی را آخرین دولت پیش از ظهور می‌داند.

۳. همین نویسنده در جای دیگری در باره اسلام آوردن عیسی خان گرجی می‌نویسد: وهم درین سال، عیسی خان ولد لوند خان گرجی که به کیش و آیین گبران و مذهب ترسایان بود و نهایت حسن و رعنایی و غایت صفا و زیبایی داشت، ... به درگاه عالم پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر گردیده، در روز سه شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به شرف اسلام مشرف گشته شاه عالمیان او را به رتبه فرزندی سرافراز ساختند و ... بعد از آن شاه عالمیان در تربیت و رعایت عیسی خان کوشیده او را در دولتخانه قدیم که سلطان بایزید می‌نشست جای داده ... و امر شد که منشیان عطارد بنان تفصیل این واقعه را به قلم خجسته رقم در آورده به مشهد مقدّس معلّی مزکّی نزد شاهزاده ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا

---

۱. و نیز بنگرید: *بحار*: ۳۵۱/۴۱، ۳۰۷/۵۲، ۱۵/۵۳، *اعلام‌الوری*، ۴۰۳، *شرح نهج‌البلاغه*، ابن ابی الحدید: ۷/ ۴۸).

۲. *خلاصة‌التواریخ*: ج ۱، ص ۱۵۴

فرستند. منشیان حکم همایون بدین عنوان مرقوم ساختند که: «فرزندی اعزّی ارجمندی نصرت شعاری، ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا و امرای عظام تابین قنبر بیگ آسایش اغلی استاجلو و سلیمان بیگ ملکن اغلی ذو القدر و احمد بیگ افشار و سادات کرام و امرای ذوی الاحترام مشهد مقدّس معلّی میرزا ابو طالب رضوی و امیر شریف موسوی کلانتر به عواطف و مراحم شاهی سرافراز گشته بدانند که چون درین ایام خجسته فرجام تباشیر ظهور حضرت امام انام خاتم ایمهٔ البررة العزّ العظام حجة اللّه بین الانام قایم اهل البیت محمد ـ الهادی المهدی صاحب الزمان ـ علیه و علیهم صلوات اللّه الرحمان ـ به مثابه انوار صبح صادق از افق غیبت در اطراف و اکناف عالم سمت طلوع انوار و صفت لموع دارد، عن قریب شعشعه مهر امامت و لمعات انوار هدایت آن حضرت در عرصه آفاق تابان و درخشان و آثار ظلمت شرک و طغیان از صفحات عالم متلاشی و پریشان خواهد گشت، و از علامات طلوع انوار آن مظهر محمود و مقدمات ظهور آن دولت موعود آنکه از اوایل ایام صبی الی یومنا هذا که ایالت پناه حکومت دستگاه فرزندی جلالا للایالة و الاقبال ابو المؤید عیسی خان میرزا وقفه اللّه تعالی لما یحب و یرضاه اوصله الی غایة ما یتمنّاه فی‌الدین و الدنیا که ذات اشرف اقدس اعلی را واسطه حصول مطالب و مآرب دینی و دنیایی خود دانسته، همواره طریق بازگشت و آمد شد به درگاه معلّی و بارگاه اعلی مسلوک داشته بود و به وسیله اظهار خلوص ارادت و اعتقاد، خود را در ظل عاطفت و همای حمایت همایون شاهی ما جای داده به مقتضای کلّ مولود یولد علی الفطره، بنابر سابقه تعارف ازلی و حسن استعداد و مناسبت جبلی و قابلیت فطری آثار میل و رغبت تمام به متابعت دین اسلام و اجتناب و نفرت از کیش و آیین کفر و آثام همواره از اوضاع و اطوار اولایح و لامع بود، از میامن و انفاس عیسوی خاصیت و برکات مواعظ و نصایح دلپذیر که به مقتضای «ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» درین مدت از زبان مبارک مقال ما که ترجمان

ملهم دولت و اقبال است به گوش نصیحت نیوش او می‌رسید، نور هدایت و توفیق در خاطر او که فی الواقع مستعد فیضان انوار سعادات غیبی است راه یافته بود. تا درین ولا که مجددا به راهنمونی قاید توفیق روی ارادت و اخلاص به درگاه عرش اشتباه آورده به دولت مجالست و سعادت صحبت همایون فایز شد...[۱]

۴. صاحب روضات در باره شاگردان ابن فهدحلی می‌نویسد: یکی از آنها سیدمحمد فلاح مشعشعی حویزی بود. کسی که ابن فهد رساله‌ای برای او نوشت و وصایای خود را در آن آورد. از جمله آن وصایا آن بود که به زودی شاه اسماعیل صفوی ظهور خواهد کرد، چنان‌که امیرالمؤمنین روز صفین، بعد از کشته شدن عمار یاسر برخی از ملاحم از جمله خروج چنگیز و ظهور شاه اسماعیل را خبر دارد. به همین جهت، ابن فهد، در این رساله به والیان حویزه توصیه کرد که اگر روزگار شاه اسماعیل را درک کردند، به خاطر حقانیت او، از وی اطاعت کنند. خوانساری می‌افزاید: این سید محمد خود را ملقب به مهدی بوده و به شناخت علوم غریبه شهره بود و همه اینها را از استادش ابن فهد گرفته بود.[۲] باید توجه داشت که همین بی‌توجهی‌ها بود که سبب شد، وی ادعای مهدویت کند و ماجرای موعودگرایی دروغین را در شیعه امامی، در عهد خود در نیمه قرن نهم هجری و درست نیم قرن پیش از ظهور صفویه، ادامه دهد.

۵. همین نویسنده برخی از اقدامات خاص طهماسب را هم بر اثر دستوری می‌داند که حضرت صاحب الامر در خواب به وی داده‌اند: و هم در اوایل این سال، در شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم، شاه آگاه حضرت صاحب العصر و الزمان و خلیفة الرحمن ـ علیه صلوات من اللّه المنان ـ

---

۱. *خلاصة التواریخ*، ج ۱، ص: ۴۱۲

۲. *روضات‌الجنات*، ج ۱، ص: ۷۴

در خواب دیدند که اشاره با بشاره به رفع بعضی از مبتدعات فرموده بودند، و صباح آن روز به ایوان چهل ستون آمده، تمامی سادات و علما و افاضل و امرا و ارکان دولت قاهره را طلب فرموده شرح رؤیای صالحه را نقل فرمودند و تمغاوات کل ممالک محروسه را که قریب به سی هزار تومان می‌شد و.... و درین باب پروانجات مؤکد به لعنت‌نامه نوشته، به اطراف و اعاظم بلاد فرستاده امر فرمودند که بر سنگ نقش نمایند.[۱]

۶. نویسنده تاریخ نگارستان که اثرش را در میان نیمه دوم قرن دهم هجری نوشته است، پس از شرحی از دولتها به دولت صفوی که می رسد می نویسد: المنة للّه تعالی و تقدس که: سلطنت و جهانداری و نوبت خلافت و کامکاری بدودمان رفیع الشأنی منتهی شده که قوایم ارکانش منصوص کأنهم بنیان مرصوص است و ساحت گردون مساحتش بصفت «من دخله کان آمنا» مخصوص و صحف دولت این خاندان اقبال آشیان برموز کلام معجز طراز و اشاره کریمه کثیرة الاعجاز « وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون» مزبور و در ضمایر انجم نظایر ارباب بصایر انضال این خلافت عظمی و اقتران این سلطنت کبری به عطیّه ظهور حضرت صاحب ـ علیه و آبائه التحیة و الثناء ـ مذکور.[۲]

۷. خبر دیگر از سیدحسن استرآبادی مؤلف *تاریخ سلطانی* است که از نسبت دادن عنوان «مهدی» به شاه طهماسب از سوی برخی از قلندران و صوفیان یاد کرده است. مهم در این زمینه برخورد طهماسب است: و گویند در این سال جمعی از قلندران بد اعتقاد به هم رسیده، نواب خاقان جنت مکان را به حضرت صاحب العصر و الزمان مخاطب کردند و «امام عصر» می‌خواندند. نواب خاقان ایشان را طلب کرده، سئوال فرمودند. همگی اظهار

---

۱. *خلاصة‌التواریخ*، ج۱، ص: ۴۵۰

۲. *تاریخ نگارستان*، (تهران، ۱۴۱۴ق)، ص ۳۷۵

عقیدت و اخلاص نمودند و اسناد مهدویت به آن حضرت دادند و سر ارادت بر خاک قدم او گذاشتند. نواب خاقان به دلایل عقلی و برهان نقلی خاطر نشان نتوانست نمود و از این عقیده فاسد باز نگشتند. بالاخره سر ایشان را به تخماق خرد کردند.[۱]

۸. یکی از مصادیق نظریه اتصال، دعا برای متصل شدن دولت صفوی به دولت قائم ـ علیه‌السّلام ـ است. این موارد فراوان است. سیدحسن حسینی استرآبادی در تاریخ سلطانی گوید: امید - که حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق حال بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس همایون اعلی ـ خلّد اللّه ملکه و اقباله الی یوم القیام ـ نماید که به دستور به تصرف روز افزون درآمده، تا ظهور حضرت امام ثانی عشر، فرمان فرمای قضا و قدر صاحب العصر و الزمان ـ صلوات اللّه و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین ـ در تصرّف دولت قاهره و دودمان سلاطین صفیه صفویه ـ ادام اللّه اقبالهم ـ باشد تا زوّار و ساکنان روضات مقدسات از دست ظلم و جور گروه رومیه فارغ البال به دعاگوئی و فاتحه خوانی ذات شریف مقدّس حضرت اعلی شاهی ظل آلهی مشغول باشند.[۲]

۹. شبیه این دعا برای اتصال دولت صفوی به دولت حضرت صاحب‌الزمان(ع) را اسکندر بیک هم در *عالم آرای عباسی* آورده است. عمده این کتاب در تاریخ زندگی شاه عباس اول است:

چون عقلای دانشور و دانشوران خردپرور که دقیقه‌شناسان مدارج افلاک و بینندگان خفیات نتایج عناصر و افلاک‌اند بدیده تأمل و انصاف نظر بدین امور خجسته اندازند، در خاطرشان بیقین پیوندد که در عالم اسباب و مقتضای طبع بشریت و هواپرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائی است

---

۱. *از شیخ صفی تا شاه صفی*، (تهران، ۱۳۶۶ش) ص: ۸۰

۲. همان، ص: ۲۲۴

وقوع این حال از حوصله خیال اربات تعلق بیرونست اگر چه در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین بانی مبانی انواع خیرات و ابواب البر بوده‌اند، اما معلوم نیست که تا حال هیچیک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدّم و طبقات سلاطین صاحبان تخت و نگین توفیق این سعادت عظمی یافته باشند... رجاء واثق است که از میمنت این نیت خیر امنیت در دنیا به منتهی مقاصد عالیه فایز گشته، زمان دولت سعادت قرینش بظهور حضرت صاحب العصر و الزمان ـ علیه صلوات الله الملک المنان ـ اتصال یابد و عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه ـ بهار آسودگی از رشحات ابر درر نثار معدلتش تازه وتر و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره‌ور باشند.[۱]

۱۰. عبدی بیک از مورخان و شاعران دوره طهماسب است. این شاعر که از علاقه‌مندان به امام زمان (ع) و نیز از کارگزاران شاه طهماسب و دوستدار است، اشارات جالبی در ایجاد پیوند و اتصال بین این دو دولت دارد. او می‌کوشد تا به نوعی میان شاه طهماسب و امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ، پیوندی ایجاد کند. وی در مقام دعای به شاه می‌گوید:

چو کردی در جهان صاحب قرانش — بفرما نصرت صاحب زمانش
به عهد این برآور رایت آن — بده در دولت این، دولت آن[۲]

به باور عبدی بیک، زمان شاه طهماسب چنان شرایط فراهم بوده است که توان گفت زمینه ظهور امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ فراهم شده بوده است. وی می‌نویسد: زمان مستعد آن شد که صاحب الامر لوای ظهور برافرازد.[۳]

---

۱. *عالم آرای عباسی*، ج ۲، صص: ۷۶۲ — ۷۶۳ (چاپ افشار، تهران، امیرکبیر)
۲. *دوحة الازهار*، ص ۱۵۰ (مسکو، ۱۹۷۴)
۳. *تکملة الاخبار*، ص ۶۰ (تهران، نی، ۱۳۶۹)

بر همین اساس است که عبدی بیک در بیان ویژگی‌های شاه، با یاد از «تشیّع فطری و ترویج مذهب حق» بلافاصله این دعا را می‌کند:

امید که دولتش به دولت امام دوازدهم ابی القاسم محمد الحسن صاحب الزمان علیه و آبائه صلوات الرحمان متصل و مقرون گردد.[۱]

وی در جای دیگری، اشعاری در وصف امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ آورده و سپس می‌گوید:

یا رب به کمال این امامان — خورشید دلان، خجسته نامان
کاین زمره شیعه را به تحقیق — همراه کنی رفیق توفیق
در دولت شاه موسوی اصل — یابیم به صاحب الزمان وصل[۲]

عبدی بیک، اقدامات طهماسب را فراهم کردن زمینه برای ظهور امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ ارزیابی کرده و این نکته‌ای جالب است که او ظهور را تنها در رواج فتنه و فساد در ارض نمی‌داند، بلکه ظهور شرایط مناسب برای ظهور را نیز در نظر دارد. در موردی، در وصف شاه طهماسب، و در اصل، برای تحقق آرزوهای مذهبی خود، می‌گوید:

وانگهی خطبه ده و دو امام — منبرآرای مصر گردد و شام
شود اندر مدینه و مکه — زر بالقاب خسروی سکّه
به یکی ضرب تیغ کین راند — تا دیار فرنگ بستاند
تا به دریای زنگ راند فُلک — بهر صاحب زمان گشاید مُلک[۳]

و در انتهای *زینت الاوراق* در ستایش شاه چنین می‌سراید:

خسرو خسروان روی زمین — خاتم مُلک دین ز روی یقین
صاحب جیش مهدی هادی — عسکر آرای حق به هر وادی[۴]

---

۱. *تکملة‌الاخبار*، ص ۱۶۵
۲ *جنة‌الاثمار*، ص ۴، (مسکو، ۱۳۷۹)
۳. *زینت‌الاوراق*، صص ۶۳ ـ ۶۴ (مسکو، ۱۹۷۹)
۴. همان، ص ۹۵

همچنین در ابتدای *صحیفة‌الاخلاص*، پس از ستایش از پیامبر و علی، خدا را به تمامی امامان سوگند می‌دهد و در پایان دعایش این است:

به حق تقی و نقی و حسن — به قائم ابو القاسم مؤتمن
که شه را به مهدی هادی رسان — به تمکین و اقبال و شادی رسان[۱]

در جای دیگری او را هادی سپاه مهدی می‌خواند:

ز بس کو مثل در نکو عهدی است — به حق هادی عسکر مهدی است[۲]

در جای دیگری به صراحت وی را نایب امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ می‌خواند:

صاحب عهدست و جهاندار دور — نایب مهدیست نه سلطان جور[۳]

و همانجا باز می‌گوید:

هست امیدم که بود در جهان — پیشرو لشکر صاحب زمان[۴]

همچنین در این باره تعبیر دیگری هم دارد:

پیشرو قائم آل رسول — پیرو فرخ پی زوج بتول
هادی خلق است عدالت طراز — نایب مهدیست به عمر دراز
رایت مهدی است به تو استوار — لشکر مهدی به تو دارد قرار[۵]

از میان این تعابیر، شگفت‌ترین آن‌ها همین است که شاه را نایب مهدی خوانده است.

---

۱. *صحیفة‌الاخلاق*، ص ۱۰۲ (مسکو، ۱۹۷۹]
۲. همان، ص ۱۰۳
۳. *مظهرالاسرار*، ص ۲۹، (مسکو، ۱۹۸۶)
۴. همان، ص ۳۲
۵. همان، صص ۱۹۱ ـ ۱۹۲

این مطلب را عالم دیگری با نام احمد بن سلطان علی هروی که در سال ۹۵۵ کتاب *لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار* را نگاشته، در اثر خود آورده و ضمن اشعاری که در ستایش شاه طهماسب سروده، از جمله می‌گوید:

در زمان شاه غازی نایب مهدی دین — رحمةللعالمین موصوف رحمن الرحیم

سایه لطف خدا طهماسب شاه دین پناه — بنده پرور خسرو عادل خداوند کریم[1]

۱۱. علامه مجلسی در مقدمه ترجمه قصیده دعبل خزاعی که آن را به نام شاه سلطان حسین نوشته است، ضمن ستایش فراوان از وی و این که در مجلس وی بوده که تصمیم بر ترجمه این قصیده گرفته می‌نویسد:

اما بعد فقیر خاکسار و خادم اخبار ائمه اخیار محمد باقر بن محمد تقی ـ حشرهما الله مع موالیهما الاطهار ـ بر لوح عرض اساطین سلطنت عظمی وحجاب بارگاه رفعت و اعتلا می‌نگارد که چون در مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزیین نواب کامیاب فلک جناب مصطفوی نسب مرتضی حسب حسینی لقب، شرع پرور، عدل گستر، ایمان مدار، احسان شعار، چشم و چراغ دودمان مصطفوی، نوباوه گلستان مرتضوی گل همیشه بهار بوستان صفوی، مشیّد قواعد ملت و دین، مؤسس اساس شریعت آبای طاهرین، شهریاری، که باز بلندپرواز همت والانهمتش [والانعمتش] را با عقاب چرخ دعوی همسری است، رفیع قدری که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر و طایر زرین جناح مهر هوای برتری، کشت‌زار آمال شیعیان از جداول آمال عطایش سیراب، و از صفیر عندلیب خوش الحان خامه عدالت نگارش اندوه در زوایای خاطرهای محبان نایاب، درة التاج افسر کیانی، زینت بخش سریر خاقانی، اطواق عبودیتش زینت اعناق سروران جهان، آرزوی ادارک سعادت خدمت با رفعتش مکنون خاطر خسروان دوران، سلطان سلطان نشان، تاج بخش کشور ستان، اعنی سلطان‌السلاطین،

---

۱. بنگرید : *بررسی کتب خطی قدیمه وزارت خارجه*، ص ۴ (تهران، ۱۳۷۷)

ظل الله فی الارضین، باسط بساط الامن و الایمان، المتمثل لامر «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان»، فرع الشجرة الطیبة الاحمدیة، غصن الدولة العلیة العالیة، السلطان بن السلاطین و الخاقان بن الخواقین، المتشرف باسم خامس اصحاب الکساء و ثالث ائمة المصطفین، الشاه سلطان حسین ـ اعاذه الله من شکر کل عین و صفاه من کل شین و مین، و شیّد اطناب دولته باوتاد ظهور دولة خاتم الاوصیاء المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین، قصیده غرّای تائیه افصح شعرای عرب دعبل بن علی خزاعی که به حسن عقیده و مذهب از اشباه و امثال خود ممتاز ... بنابر عموم مراحم شاهانه نسبت به کافه عباد و بلاد، حکم اشرف عز صدور یافت که داعی صمیم و مخلص قدیم این دودمان لازم التعظیم قصیده مذکوره را با احادیثی که در این باب به نظر قاصر رسیده قریب به فهم ترجمه نماید .... (نسخه خطی ترجمه قصیده دعبل، کتابخانه مجلس شماره ۴۲۵۵، ص ۸۸)

۱۲. مرحوم محمد تقی مجلسی ـ پدر علامه مجلسی ـ هم در باره اقامه نماز جمعه در اصفهان می‌نویسد: « [از برخی روایات] چنین ظاهر می‌شود که وجه ترک نماز جمعه همین بود که چون همیشه پادشاهان سنی بودند و خود می‌کردند یا منصوب ایشان و شیعیان از روی تقیه نمی‌کردند یا با ایشان می‌کردند تا آن‌که حق سبحانه و تعالی به فضل عمیم خود پادشاهان صفویه را ـ انار الله تبارک و تعالی برهانهم ـ مؤید گردانید به ترویج دین مبین حضرات ائمه معصوم ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ بعد از آن نماز جمعه را علانیهٔ بجا آوردند و اول کسی که بجا آورد، شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی بود. شنیدم از ابو البرکات و از جد خودم که چون شیخ علی به اصفهان آمدند، در مسجد جامع عتیق نماز جمعه بجا آوردند، تمام مسجد پر شد که دیگر جا نماند، و بعد از او شیخ حسین بن عبد الله ـ طاب ثراه ـ نماز جمعه بجا می‌آوردند و بعد از او مولانا عبدالله ـ طاب ثراه ـ و بعد از او سیدالفضلا میرمحمد باقر داماد ـ نوّر ضریحه ـ و بعد از او شیخ بهاءالدین

محمد ـ قدّس سرّه ـ بجا آوردند و در نجف اشرف مولانا احمد اردبیلی ـ قدّس سرّه ـ می‌کردند و در جبل عامل شیخ حسن و سید محمد و در مشهد مقدس میر محمد زمان ـ انار الله مراقدهم الزکیه ـ بجا آوردند. مجملاً به برکت ایشان رواج شرع شد و بعد از آن ترک نشد و امید است که این دولت ابد پیوند متصل به ظهور حضرت صاحب الأمر ـ صلوات الله علیه ـ شود و همیشه شعایر اسلام و ایمان برپا باشد بجاه محمد و عترته الاقدسین».[1]

۱۳. علامه مجلسی در جریان رساله‌هایی که در نیم قرن اخیر دولت صفوی در باره رجعت نوشته شد، رساله‌ای در باره روایات مربوط به رجعت نوشت که محل اختلاف گشت. این رساله به صورت سنگی و یک بار هم به صورت مستقل چاپ شده است[2]. رساله مزبور یکبار هم این رساله در ۱۳۶۸ در مشهد تحت عنوان «مجموعه رسائل اعتقادی» عرضه شده اما مع‌الاسف در بخش‌های نخست این چاپ، مطالبی حذف شده که دقیقاً مربوط به مواردی بوده است که علامه مجلسی، به تطبیق دو روایت با ظهور دولت صفوی پرداخته است.

لازم به توضیح است که این مطالب مورد انتقاد میرلوحی قرار گرفته و وی با اشاره به این که اساساً علامه مجلسی آن رساله را به خاطر آن دو حدیث و تطبیق آن بر صفویه تألیف کرده، از این‌که این مطالب به صورت نادرست تطبیق بر دولت صفوی شده، مرحوم مجلسی را مورد اعتراض قرار داده است. میرلوحی از علمای معاصر مرحوم مجلسی است که انتقادهایی به نوشته‌های هر دو مجلسی، یعنی پدر و پسر او داشت.

از این کتاب نسخ خطی فراوانی نیز هست. مطلب زیر از نسخه خطی شماره ۱۸۵۶۳ عینا نقل می‌شود:

---

۱. *لوامع صاحبقرانی*، ج ۴، ص ۵۱۳

۲ چاپ مقبول آن در سال ۱۳۸۶ در قم (نشر دلیل ما) منتشر شده است.

اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی ـ حشرهما الله مع الائمة الابرار ـ که چون بر کافّه ارباب فطنت و ذکا و عامّه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویداست که ادای شکر نعمت سلسله علیه صفیّه صفویه ـ انارالله برهانهم و شیّدالله ارکانهم ـ که اساطین دین مبین اجداد طاهرین ایشان ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ ببرکات تأییدات ایشان، استوار و قوانین شریعت منوّره و اقانین دوحه ملّت مطهّره نبوی ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ به سعی جمیل ایشان مایه‌دار است، بر کافّه مؤمنان متحتّم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر عامّه فرقه ناجیه شیعیان لازم است.

و چون از پرتو این سلطنت روز افزون، این ذرّه بی‌مقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب *بحارالانوار* جمع نمود، و عموم طلبه دینیه را از کتاب مزبور انتفاع عظیم حاصل گردید، در اثنای جمع احادیث، دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمه اهل بیت ـ علیهم السلام ـ به ظهور این دولت علیه خبر داده‌اند و به اتصال این سلطنت بهیّه به دولت قائم آل محمد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ شیعیان را بشارت فرموده‌اند،

به خاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال شریف حضرت خاتم اوصیاء و نقاوه ازکیا و شفیع روز جزا و مخزن اسرار سید انبیاء، یعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمان ـ علیه و علی آبائه الصلاة و السلام ـ بوده باشد، به موقف عرض نوّاب کامیاب فلک قباب خورشید حجاب، اعنی شهریار عادل کامل باذل گردون بارگاه ملایک سپاه گلدسته گلستان مصطفوی، نوباه بوستان مرتضوی، ثمره شجره نبوّت رسالت، غصن دوحه امامت و ولایت، خلاصه احفاد سیّد المرسلین و نقاوه اولاد ائمه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ باسط مهاد امن و امان، رافع لوای عدل و احسان، بانی مبانی مروت و انصاف، ماحی مراسم جور و اعتساف، قاسم ظهور

قیاصره دوران، کاسر اعناق اکاسره زمان، سلطان سلطان نشان و خاقان گیتی ستان السلطان ابوالمظفر السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی بهادرخان ـ خلد الله ملکه و اجری فی بحار الظفر االنصرة فلکه ـ برساند، و این چهارده درّ شاهوار که از دریای علوم اهل بیت رسالت ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ استخراج نموده‌ام، حمایل بر دوش شاهد دولت ابد توأمان گرداند.

امید که اطناب این سلطنت عظمی به اوتاد خیام سعادت فرجام خاتم اوصیاء پیوند یابد و صبح صادق این دولت کبری تا طلوع خورشید عالم‌افروز قائم آل محمد ـ علیه‌السّلام ـ از آسیب ظلمت فتنه‌های زمانی تیرگی نیابد بمحمد و آله الطاهرین، من قال آمین، ابقی الله مهجته، فانّ هذا دعاء یشمل البشر.

**حدیث اول** : شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم محدثین است در کتاب غیبت بسند معتبر از ابوخالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء و المرسلین ـ صلوات الله علیه ـ فرمودند: کأنّی بقوم قد خرجوا بالشرق یطلبون الحق، فلایعطونه، ثمّ یطلبون فلایعطونه، فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم، فیعطون ما سألوا فلایقبلونه، حتی قوموا و لایدفعونها الاّ الی صاحبکم فتلاهم شهداء.

یعنی: گویا می‌بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را به آن دعوت نمایند. پس از ایشان قبول نکنند. پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند. پس چون این آیه را ببینند، شمشیرهای خود را بر دوشها گذارند و جهاد کنند. پس مردم بدین حق درآیند. پس ایشان به این راضی نشوند تا آن‌که بر ایشان پادشاه و والی شوند، و پادشاهی ایشان بماند و به کسی ندهند مگر به صاحب شما. یعنی حضرت صاحب الزمان ـ صلوات الله علیه ـ و هر که با ایشان کشته شود، در جنگ شهید شده است. او ثواب شهیدان را دارد.

مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی

که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت، به غیر سلسله علیّه صفویّه ـ خلّدالله ملکهم ـ نبود. و در این حیث شریف شیعیان خصوصاً انصار واعوان این دولت توامان را بشارتهاست که بر عاقل پوشیده نیست.

**حدیث دوم:** باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق روایت کرده است که آن حضرت فرمود که، روزی حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب ـ علیه‌السّلام ـ خبر می دادند از وقایعی که بعد از آن حضرت به ظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد ـ علیه‌السّلام ـ پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی ـ علیه‌السّلام ـ فرمودند که یا امیرالمؤمنین! چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد؟ حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار به زمین ریخته شود. بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را به تفصیل بیان فرمودند. در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است. پس فرمود که: «اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و الملتان و جاز جزیرة بنی کاوان، و اقام منّا قائم بجیلان و اجابته الآبر و الدیلم، و ظهرت لولدی رایات الترک متفرّقات فی الاقطار و الحرمات و کانوا بین هنات و هنات، اذا خربت البصره و قام امیر الامرة». فحکی ـ علیه‌السّلام ـ حکایه طویلة ثم قال: اذا جهّزت الالوف و صفّت الصفوف و قتل الکبش الخروف، هناک یقوم الاخر و یثور الثائر و یهلک الکافر؛ ثم یقوم القائم المامول و الامام المجهول له الشرف و الفضل و هو من ولدک یا حسین، لا أین یظهر بین الرکنین فی ذرّ یسیر یظهر علی الثقلین و لایترک فی الارض الادنین؛ طوبی لمن أدرک زمانه و لحق أوانه و شهد أیامه، یعنی هرگاه، خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است، و خروج کند از ما پادشاهی در

گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل ابـر ـ کـه در حـوالی اسـترابـاد است ـ و دیلم ـ که قزوین و حوالی آن است ـ و ظاهر شود از برای فرزند من عَلَمای ترکان، و متفرق شوند اطراف عالم و در مکان‌های شـریف و جنگهـا و فن‌های عظیم ایشان رو دهد، در وقتی که جنگ‌کننـده در بـصره و برخیـزد پادشاه پادشاهان. ـ پس حکایت طـولانی بیـان فرمودنـد کـه راوی از میـان انداخته است، پس فرمودند ـ : که آن‌گاه تهیه کرده شود چندین هزار لشکر برکشیده صفها، و بکشد قوچ فرزنـد خـود را، در آن هنگـام دیگـری پادشـاه شود، امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی به مکانش نبرند. او راست شـرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان تست ای حـسین. وصـف آن نمـی‌تـوان کرد. مثل او کجا بهم می‌رسد؟ ظاهر شود در میان دو رکن کعبه معظمـه بـا جماعتی اندک، و بر جن و انس غالـب گـردد و مـردم دون، یعنـی کـافران و ظالمان را از زمین براندازد. خوشا حـال کـسی کـه زمـان او را دریابـد و بـه روزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد.

مترجم گوید که : ظاهر است که خروج کننده خراسـان اشـاره اسـت بـه امرای ترکان مثل چنگیزخان و هلاکوخان، و خروج کننده در گـیلان اشـاره است به شاه دین‌پناه رضـوان مکـان شـاه اسـماعیل ــ حـشره الله مـع الائمـه الطاهرین ـ لهذا حضرت فرمود که از ماست و او را فرزند یاد کرد.

و از میان خسروان روزگار به این نسب عالی مقدار همـین سلـسله علیّـه ممتاز و سرافرازند و پادشاه پادشاهان با مراد همان خسرو خلد آشیان است با دیگری از سلاطین عظام و اولاد کرام او. و چون راوی بـسیاری از حـدیث را انداخته، به خصوص حکم نمی‌توان کرد.

و کشتن قوچ فرزند خود را به گمان این حقیر اشـاره اسـت بـه شـهادت شاهزاده عالی تبار صفی میرزا ـ نور الله مـضجعه ـ و پادشـاه دیگـر کـه طلـب خون نمایـد اشـاره اسـت بـه سـلطنت سـلطان علیـین آشـیان شـاه صـفی ـ افاض‌الله علیه.

و چون حدیث را اختصار کرده‌اند بعضی از وقایع افتاده است، اما بشارت به تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان ـ علیه الصلاة و السلام ـ و اتصال این دولت دین‌پرور به دولت حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است.

میرلوحی در کتاب *کفایة‌المهتدی* مطالبی علیه رساله رجعت نوشته است. کتاب مزبور ترجمه چهل حدیث در باره حضرت مهدی است که یک بار به صورت گزیده (تهران، ۱۳۷۱) و بار دیگر به کوشش سید مصطفی شریعت موسوی اصفهانی (اصفهان، ۱۳۸۴) چاپ شده است. هر دو چاپ به دلایلی خالی از تندی‌ها و انتقادات میرلوحی از مرحوم مجلسی است. اولی بنا به مصالحی حذف کرده و دومی تلاش کرده است آنها را از اضافات بعدی در این کتاب دانسته و لذا نسخه‌ای که منتشر کرده خالی از مقدمه است که حتی در چاپ گزیده آمده است. این در حالی است که انتقادهای میرلوحی قابل بررسی است و منهای دید منفی او نسبت به علامه مجلسی و پدرش، می‌توان این انتقادها را که ناشی از تنوع دیدگاه آنان در باره اعتبار احادیث است، مورد بررسی قرار داد. اشکال میرلوحی آن است که در تحلیل مطالب، انگیزه‌هایی که به تعبیر خود او نوشتن این مطالب برای خوشآمد دیگران است، در میان انتقادها دخالت می‌دهد.

میرلوحی در باره این تطبیق حدیث اول بر صفویه می‌نویسد: مگر حضرت آخوند ندانسته که همچنان‌که قرآن را برای خود تفسیر کردن ممنوع است، حدیث را به مدعای خود معنی گفتن نامشروع است؟ آیا در این حدیث شاذ ضعیف السند حضرت آخوند هیچ فکر نکرده‌اند که آن جماعتی که بیرون آمدند از مشرق، اگر مسلم داند کسی را، «با» در این مقام به معنی «من» است؛ و دو مرتبه طلب حق کردند، و مردمان به ایشان ندادند و آخر که به ایشان دادند ایشان قبول نکردند، چنان‌که مفاد این حدیث است، ایشان کیان بودند؟ و حال آن‌که ترجمه حضرت آخوند نسبت

به عبارت این حدیث بی نقصان و زیادت مغایرتی نیست، چنان‌که اشاره به آن وقوع یافت. آیا ادارک دراک حضرت آخوند از کجا جزم نمود که حرف «با» که بر سر «مشرق» درآمده به معنی «من» است؟ چرا نتواند بود که به معنی «فی» باشد؟ و نمی‌دانم در این حدیث، عبارت «دین» از کجا بیرون می‌آید. ظاهر است که حضرت آخوند نفهمیده‌اند که اگر مراد دین حق باشد، معنیش این خواهد بود که مردمان دین حق را به ایشان دهند و ایشان قبول نکنند و آخر رکاکت این عبارت بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده نخواهد بود... بر عالمیان ظاهر است که شاه جنت مکان فردوس آشیان شاه اسماعیل حسینی موسوی صفوی بهادرخان ـ انار الله برهانه ـ از گیلان بیرون آمده و در اندک وقتی ایران از لوث وجود مخالفان پاک ساخت، و گیلان نه آن بلده از بلاد شرقی است که مراد معصوم است [در واقع از بلاد غربی است!]. چنان‌که از حدیث صحیح ظاهر می‌گردد، و نه در طرف شرقی مکه و مدینه است.[۱] [یعنی اگر نسبت به مکه هم حساب کنیم گیلان شرق آن به حساب نمی‌آید]. و هرگاه از آیه کریمه «انما ولیکم الله» و حدیث شریف «من کنت مولاه فعلی مولاه» مبیّن و مبرهن باشد که پادشاهان ما ـ ابقی الله دولتهم الی دولة القائم علیهم السلام ـ خواجه‌زاده و مولانازاده جمیع پادشاهان روی زمین‌اند، چه احتیاجست که کسی دست به این گونه حدیثها زند، و این طور اخبار را تأویل برین وجه کند که اگر عیاذ بالله به دست علمای مخالف افتاد زبان به طعن علمای امامیه دراز کنند و این معنی را بهانه کرده نزد عوام خود جمیع علمای شیعه را به قید و صلاح نسبت دهند.[۲]

وی در ادامه در باره حدیث دوم می‌نویسد: اما حدیث دیگر از آن دو حدیث که اصل مطلب حضرت آخوند از نوشتن کتاب در رجعت ذکر آن دو

---

۱. *کفایة‌المهتدی*، (نسخه خطی مجلس) صص ۲۲، ۲۴

۲. همان، ص ۳۰

حدیث بوده است، این است که حضرت آخوند نقل فرموده‌اند از حضرت امام جعفر ـ علیه‌لسّلام ـ کـه گفـت: اذا قـام القـایم بخراسـان و غلـب علـی ارض کوفان... و قام منا قایم بجیلان و اجابته ... و الـدیلم و ظهـرت لولـدی رایـات الترک متفرقات فی الاقطار ... و کانوا بین هنات و هناک اذا خربت لابـصره و قام امیر الامرة (تا آخر حدیث). آنگاه میرلوحی ترجمه مرحـوم مجلـسی را از حدیث عینا نقل کرده و توضیحات آن مرحوم را هـم آورده کـه مـی‌نویـسد: ظاهر است که خروج کننده خراسان اشـاره اسـت بـه امـرای ترکمـان مثـل چنگیزخان و هلاگوخان و خروج کننده در گیلان اشاره است بـه شـاه دیـن پناه رضوان مکان شاه اسماعیل ـ حشره الله مع الایمة الطاهرین علیهم السلام ـ لهذا حضرت فرمود که از ماست و چون راوی بـسیاری از حـدیث را انداختـه است، به خصوص نمی‌توان کرد، و کشتن قوچ فرزند خـود را بـه گمـان ایـن حقیر اشاره است به شهادت شاهزاده عالی تبار صفی میرزا ـ نوّرالله مضعجعه ـ و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است بـه سـلطنت سـلطان علیـین آشیان شاه صفی اول، و چون حـدیث را اختـصار کـرده‌انـد بعـضی از وقـایع افتاده است. میرلوحی می‌نویسد: پس حـضرت آخونـد در ایـن حـدیث شـاذّ ضعیف السند که اگر صحیح باشد، از متشابهات حدیث خواهد بود، در مقـام افاده درآمده‌اند و ذکر ملتان در ترجمه فرموده‌انـد، چـرا از معنـی آن چـشم پوشیده‌اند و زبان مبارک از بیان او در کام خاموشی کشیده‌انـد، کـاش بیـان می‌فرمودند که پادشاهی که در خراسان خروج کرد و بـر کوفـه و بـر ملتـان غالب آمد و از جزیره بنی گاوان گذشـت، کـه بـود؟ اگرچـه در ایـن حـدیث عبارت «و قام منا قایم بجیلان» واقع است لیکن بسیار چیزها داده که خوش آمد گفتن را دافع است. قطع نظر از آن کرده کـه بـا حـدیث اول مغـایرت و منافات دارد به حسب معنی، چرا که در آن حدیث مـذکور بـود کـه «کـأنّی بقوم قد خرجوا بالمشرق» و در این حدیث مسطور است که «قـام منـا قـائم بجیلان»؛ و باید که حضرت آخوند بدانند که نه همین برخلاف شریعت است

این طور حدیث‌ها را نافهمیده یا به سبب اغراض دنیوی به مقتضای خواهش خود معنی گفتن مخالف آداب در رعایت حرمت دست بر این گونه اخبار زدن و با پادشاهان از در غرور و فریفتن درآمدن و حال آن‌که پادشاهان ما را فضیلتی حاصل است که غیر ایشان را از سلاطین و ملوک جهان آن فضیلت حاصل نیست، زیرا که ایشان به دلیل حدیث و قرآن، خواجه‌زاده و مولانازاده جمیع پادشاهان جهانند چنان‌که مذکور شد.[۱]

میرلوحی در ادامه ایرادات دیگری بر برداشت‌های مرحوم مجلسی دارد و ضمن تأکید بر این که این قبیل تطبیق‌ها نوعی خوشآمدگویی است، در باره آنچه در حدیث در باره کشتن قوچ و تطبیق آن بر صفی میرزا است، می‌نویسد: و هرگاه به گمان حضرت آخوند مطلب از قتل الکبش الخروف شاه عباس باشد، در این صورت صفی میرزا را شهید گفتن چه معنی دارد؟ .... و آن‌که فرموده‌اند که پادشاه دیگر که در طلب خون او نماید، شاه صفی است با آن‌که این معنی موافقت با این نقل ندارد و از عقل نیز دور است، زیرا هرگاه قاتل در حیات نباشد ازو چون طلب خون می‌کنند؟ دیگر حضرت آخوند از کجا دانسته‌اند که «یثور» در این مقام به این معنی است طلب خون کند؟ظاهر است که حضرت آخوند ندانسته اند که «یثور» از «ثور» و «ثوران» مشتق است و معتل العین واوی باب نصر است، و آن‌که به معنی طلب خون کردن است ثار و ثوره است و مهموز است از باب منع و مضارعش یثأر می‌اید به فتح همزه...

در اینجا باید تأکید کرد عظمت و بزرگی علامه مجلسی از کتاب عظیم بحار و آثار دیگر روشن است و طبیعی است که طعنه‌های تند میرلوحی بر اساس دشمنی‌هایی است که میان آنان پدید آمده بود؛ با این حال برخی از انتقاد میرلوحی در باره این حدیث درست و بجا می نماید.

---

۱. *کفایة‌المهتدی*، صص ۳۲ ـ ۳۳

۱۴. علامه مجلسی حدیثی که شرح آن در شماره بالا گذشت و مرحوم مجلسی آن را در رساله رجعت آورده، در جای دیگری هم، به تطبیق آن بر صفویه پرداخته و گوید: لا یبعد أن یکون إشارة إلی الدولة الصفویة شیدها الله تعالی و وصلها بدولة القائم.[۱]

۱۵. محمّد یوسف، ملقّب به ناجی در سال ۱۱۲۷ به روزگار سلطنت شاه سلطان حسین «رساله در دفاع از پادشاهی صفوی» و اثبات مشروعیت آن نوشته است. ما متن آن رساله را همراه با شرح دیدگاه‌های وی به صورت کتاب مستقلی منتشر کردیم. آن اثر مفصل‌ترین اثر در زمینه مورد بحث ماست. در اینجا تنها بخشی از آن را همراه با گزارشی که از آن داریم، نقل خواهیم کرد.

وی پس از شرح مفصل در باره امویان و عباسیان، مطالبی در توجیه مشروعیت سلطنت صفوی آورده است. بخشی از این مباحث، استدلالهای شبه فقهی و عقلی است و بخشی روایی. در بخش روایی هدف وی تطبیق برخی از روایات بر شماری از پادشاهان صفوی است. در اینجا آن بخش را مرور می‌کنیم:

در روایتی آمده است که از امام صادق (ع) در باره این روایت پدرشان پرسش می‌شود که «بعد از قائم، دوازده امام می‌آیند» مفهوم آن چیست؟ امام می‌فرمایند: دوازده مهدی نه دوازده امام و اینان نیز گروهی از شیعه هستند که مردم را به دوستی ما دعوت می‌کنند. این حدیث، پایه‌ای برای رفتن به سمت توجیه مشروعیت سلطنت پادشاهان شیعه است. البته پادشاهان صفوی مصداق مستقیم این روایت نیستند، زیرا روایت در باره پس از قائم (ع) سخن می‌گوید. اما به هرحال همین که «پادشاه دین پناه جنّت آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ...

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۲۴۳

مردم را به سوی ولایات ایشان و انتشار فضل آن بزرگواران» دعوت می‌کند، شرایط لازم را خواهد داشت. وی در جای دیگری از رساله خود سراغ این روایت آمده و برای رفع تناقض از این که مقصود از مهدی‌هایی که بعد از مهدی می‌آیند چه کسانی هستند، از اصل «تنزیل و تأویل» استفاده کرده، پس از شرحی در باره این که امام زمان و فرزندانش در جزیره خضراء زندگی می‌کنند، در تفسیر آن حدیث می‌نویسد: «پس باطن و تأویل اولاد آن جنابند، زیرا که غایبند، و ظاهر و تنزیل صفویهٔ موسویّه باشند.»

تلاش برای تطبیق روایات منسوب با شاه اسماعیل ادامه می‌یابد و در این باره وی به روایتی که در کتاب *تکملة‌الاخبار* از عبدی بیک شیرازی در تاریخ صفویه آمده استناد می‌کند که فوق العاده شگفت است، چنان‌که امام علی ـ علیه‌السّلام ـ به زعم اینان ـ فرمودند: «و لکنه رجل من ولدی یرحل الی التبریز باثنی عشر الف فارس معصّب بعصابة حمراء، راکبا بغلة شهباء، فاذا سمعتم به و أدرکتم أو فی زمانه، فاتوه و انصروه». چنین کسی جز شاه اسماعیل چه کسی می‌تواند باشد و چه کسی جز «شیر بیشه هیجای کارزار و آن برگزیده قادر مختار از میان پادشاهان روزگار و سروران با وقار و از شیر مردان نامدار در عهد و زمان خود وآشکار با دوازده هزار کس شیر شکار» که «بعد از شکستن قشون سی هزار الوند در صحرای شرار با تاج‌های سرخ و علامت قزلباشی که کنایه از عصابه سرخ از آن باشد بعد از هلاگوخان و اولاد او از اتراک» به تبریز وارد می‌شود. طبیعی است که چنین موقعیتی «هیچیک از سادات نامدار را میسّر نشده و اتفاق نیفتاده که بدان نحو داخل تبریز شده بر تخت پادشاهی ترکان ( آق قونلو) نشیند، مگر جناب شاه اسماعیل *صفوی*». شاه اسماعیل هم «از اولاد آن جناب است» وهم «بر طریقه مستقیم آن سرور».

نویسنده مصداق تعبیر دیگری را در حدیثی از *روضهٔ کافی* با عنوان «بَدَا لَکُمْ

النَّجْمُ ذُو الذَّنَبِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ» شاه اسماعیل دانسته و او را مصداق نجم و ذوذَنب را به معنای «اولاد داشتن و بر طریقه او بودن» تفسیر کرده است.

در نگاه مؤلف این روایت نیز که «یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبیّ یسرع الناس إلی طاعته المشرک و المؤمن یملأ الجبال خوفا» مصداقش شاه اسماعیل، است چرا که «بعد از اتراک این سعادت میسّر نشد احدی را سوای پادشاه والاجاه جنّت آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ... که خدا باقی دارد این دولت را تا به دولت قایم اتصال یابد». مصداق این روایت نیز که فرمود «یَخْرُجُ بِقَزْوِینَ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ نَبِیٍّ (اسماعیل نبی که جد اعلایش باشد) یُسْرِعُ النَّاسُ إِلَی طَاعَتِهِ الْمُشْرِکُ وَ الْمُؤْمِنُ یَمْلا الْجِبَالَ خَوْفاً» «جناب شاه اسماعیل و اولاد بزرگوار و والیان ایشانند که کافر و مؤمن با هم اطاعت ایشان می‌نمایند و تقویت دین حق می‌فرمایند». وی از ملاخلیل قزوینی هم مطلبی به نقل شرح *کافی* او در تأیید این نکته آورده است که «المراد من الرجل الذی خرج بقزوین و الدیلم، من هو منسوب الی المرحوم شاه اسماعیل الاوّل». مصداق روایت دیگر هم که فرمود بعد از سقوط عباسیان دولتی خواهدآمد که «أَتَاحَ اللَّهُ لامَّةِ مُحَمَّدٍ بِرَجُلٍ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتَ یُشِیرُ بِالتُّقَی (یعنی تشیع) وَ یَعْمَلُ بِالْهُدَی (یعنی دین حق)» کنایه از جناب شاه مرحوم مغفور است، زیرا که سیّد و از اهل بیت و بر طریق ایشان است». با وجود این همه اخبار که به نظر مؤلف در باره این سلسله است طبیعی است که «گنجایش انکار این سلسله علیّه نتوان نمود».

در حدیثی از امام علی ـ علیه‌السّلام ـ خطاب به اصحاب آمده است که «الزموا السواد الاعظم». به نظر مؤلف، اکنون این سواد اعظم را در اصفهان می‌توان شاهد بود شهری که «در ربع مسکون شهری به این عظمت و آراستگی» وجود ندارد. کلمهٔ رفض نیز که بر شیعیان و همین سواد اعظم اطلاق گشته از زمان شاه اسماعیل بسط یافته است: «شهرت این اسم از

خروج شاه جنّت مکان الی الآن شایع به اسم شیعیان شد. هر چند گاه گاهی در اوان اهل بیت ـ صلّی الله علیه و آله ـ می‌گفتند و شیعیان از این دلتنگ بودند». مؤلف در اینجا روایات متعددی را که به نوعی به کلمه رفض و رافضه مربوط می‌شود آورده است و نتیجه می‌گیرد که «پس این معانی ظاهر و هویدا نشد تا زمان ظهور پادشاه دین پناه مرحوم مغفور. پس معلوم شد که آن بزرگوار را از این دولت عظمی نصیبی داشته و به این سرافراز گشته». این روایت هم که منسوب به رسول است که خطاب به یهود و نصارا فرمود «ثُمَّ یُظْفِرُنِی اللّٰهُ بِبِلادِکُمْ وَ یَسْتَوْلِی عَلَیْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِکُمْ وَ دُونَ مَنْ یُوَافِقُکُمْ عَلَی دِینِکُم» تواند که دربارهٔ همین اصفهان باشد که روزگاری مردمش یهودی بودند و مؤمن شدند «پس اوّل آن مؤمن که مالک شد، بعد از مخالفان بی‌دین، شاه جنّت مکان است و بعد ازو اولاد آن جناب که دولتشان متّصل به دولت قایم آل محمد بمحمدٍ و آل محمد».

حتی اگر روایتی به طور خاص شاهدی برای صدق بر شاه اسماعیل نداشته باشد، نویسنده به روایات کلی‌تر پرداخته و مصداق آنها را «رسول و ائمه انام و شاه جنّت مکان و اولاد او» می‌داند. آنچه وی را بر این تطبیق‌ها متمایل‌تر می‌کند، تطبیقی است که در مرحله‌ای از تاریخ ایران بر حمله مغول برای نابودی عباسیان صورت گرفت. نمونه آن «روایتی که علامه در *منهاج الکرامه* در حکایت پدرش با هلاگوخان و امان طلبیدن آن» از او آورده است. به طوری که «پس امان دادن هلاگوخان و گفتن پدر علامه که جناب امیر فرمود: ثم یدفع ظفره (ای ترکان) الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به»، باز هم خطر ترکان کاملا برطرف نشد و این بود تا آن‌که آن خطر به واسطه «پادشاه مرحوم مغفور» برطرف گردید.

از دیگر شواهد وی به عنوان «مؤیّد دولت آن جناب» «فقره‌ای از زیارت عاشورا» است. این روایت نیز از جناب صادق که «فرمود: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ثَلاثَ مَرَّات...» «می‌تواند بود امّتی کنایه از شیعیان باشد». در آن روایت از سه فوج

صحبت شد «فوج اوّل کنایه از صفاریان، فوج ثانی کنایه از آل بویه و فوج ثالث کنایه از صفویهٔ موسویه». این نکته بر این اساس است که نویسنده دولت صفاری را نیز شیعه می‌داند. آنچه در این روایات و امثال آن آمده است، از دید این نویسنده، مصداقش فقط و فقط شاه اسماعیل است، به طوری که «کوه الوند را که طواد سنّیه از پیش برنداشت الاّ شاه اسماعیل جنّت آرامگاه و اولاد امجادش از آل صفویه حسینیه». این که در *نهج‌البلاغه* آمده است که «و متفرق می‌سازد ایشان را در بطون اودیه و می‌برد ایشان را از باب چشمه‌های روان» و دنبالش می‌فرماید: «بر طرف می‌نماید خدای تعالی بسبب ایشان از حرمات گروهی» وبعد می‌فرماید: «و متمکّن ساخته و تسلّط می‌دهد ایشان را در دیار قومی» این یعنی در ملک پادشاهان اتراک از آق قویونلو و اولاد ایشان». پس از آن، حضرت فرمود «از برای آن که واپس گیرند آن چیزی را که غصب کرده شده‌اند آن را» و این «کنایه از حصّه مُلکی ارثی است که از جانب مادرشان به ایشان می‌رسید یا به سبب احقّ بودن مؤمن از کافر تصرّف نمودن در ملک خدا از رهگذر دین و ایمان و سید بودن ایشان و سنی بودن اتراک». سپس حضرت فرمود «ویران و منهدم می‌سازد الله تعالی به سبب ایشان رکنی را» در اینجا مقصود چهار رکن «رومیة شومیه و هندیة بی‌دینیه و اوزبکیة دنبکیه و ایرانیة سنیه» است. این دولت صفوی بود که خداوند به دست آن «این چهار رکن را منهدم و در عوض رکن قویم حق را قرار فرمود از برای تمهید ظهور جناب حضرت صاحب الزمان». در دنباله خطبه حضرت آمده است که «و می‌شکند به سبب ایشان به قدر پُری زمین سنگلاخ از سپاه ارم» که این مطلب در واقع «کنایه از سپاه خلیل شاه شیروانی و آذربایجان و تبریز و حوالی آنها» است، چرا که «زمین ارم در ملک شیروان می‌باشد». سپس حضرت «فرمود: و پر می‌کند از ایشان میان زیتون را». معنی تأویلی این سخن نیز «یعنی جبال رشت و لاهیجان و زیتون رودبار و مازندران و غیره» است. و این که در این خطبه آمده است که «سَیَجْمَعُهُمْ کَقَزَعِ الْخَرِیفِ وَ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُمْ» (*بحار*: ۴۳/۳۲) مقصود چیزی نخواهد بود جز همین

مطلبی که توسط «شاه جنّت مکان و آل او روی» داده و اتفاق افتاده است. «پس صریح‌تر از این چه چیز تواند بود؟».

تمسّک نویسنده به کمترین احتمالات برای تثبیت موقعیت صفویان ادامه دارد، صفویانی که از دید متدینین ارزش زیادی داشتند و شیعیان را از فشار تقیّه نجات داده و شرایط را به گونه‌ای آماده کردند که به آسانی بتوانند مذهب خویش را ابراز و اظهار کنند. از جمله این تمسّکات، نقل اشعاری منسوب به شاه نعمت‌الله است که در این اشعار بشارت ظهور صفویه را داده است و از جمله در آن آمده است:

ای عزیزا شور و غوغا در جهان خواهد گرفت
غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

این ادامه دارد تا آن‌که:

بعد از آن از آل یس سروری پیدا شود
مذهب و ملت ازو نام و نشان خواهد گرفت
شاه اسماعیل حیدر بود آن شهریار
خاک پایش را جهان کحل عیون خواهد گرفت

بعد از و شاهی کند فرزند او پنجاه سال

در اینجا نویسنده ما باز به سراغ تطبیق‌های پیشین رفته با اشاره به روایتی که می‌گوید: «إنّ لآل محمّد بالطالقان لکنزا سیظهره الله إذا شاء دعاؤه» مصداق آن را «خروج شاه جنّت مکان از طالقان» می‌داند.

پیش از این اشاره کردیم که شیعیان برای دولت صفوی تا چه اندازه اهمیت قائل بودند و این قداست حتی پس از سقوط صفوی نیز در اذهان آنان باقی ماند. این نکته‌ای است که نویسنده ما هم به آن توجه دارد که «اهل روزگار و حقایق آگاهان ذوی الاقتدار، از دوستان و شیعیان محمد و علیّ حیدر کرار و ائمه اطهار» آگاهاند که شیعیان طی قرون متوالی «در

تقیّه شدید» و در «اکثر اوقات مختفی بوداند» تا آن‌که «در زمان ظهور این دودمان خلافت نشان شاه جنّت مکان فردوس آشیان شاه اسماعیل ماضی» اوضاع تغییر کرد. نویسنده حتی از این که شاه اسماعیل را به عنوان فردی از اهل بیت، مصداق برخی از روایاتی بداند که به طور طبیعی در باره حضرت قائم (ع) وارد شده ابائی ندارد. لذا بلافاصله پس از مطالب بالا می‌گوید: «چنانچه گذشت سابقا در حدیث ... حَتَّی یَدْفَعُوهُ إِلَی رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَیَمْلَؤُهَا قِسْطاً کَمَا مَلَئُوهَا جَوْراً». و این روایت را در تأیید برداشت پیشین خود می‌داند. چنان‌که روایت «یَخْرُجُ أُنَاسٌ مِنَ قبل الْمَشْرِقِ فَیُوطِئُونَ لِلْمَهْدِیِّ» را روایتی دیگر در تأیید مطالب خود می‌شمرد. البته این مصداق‌یابی بسیار کلی است تا جایی که او آیه «و لتکن منکم امّة یدعون الی الخیر» را نیز در این جهت مورد استفاده قرار می‌دهد.

نویسنده مجددا به داستان تطبیق روایت «ثمّ یدفع بظفره إلی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به» که به نوشتهٔ وی پدر علاّمه آن را حمل بر هولاگو کرده پرداخته و ضمن عبارت ادبی بلند بالا در ستایش اسماعیل می‌نویسد که : در کتب تواریخ مسطور و در افواه و السنه مذکور و میان مخالف و موافق مشهور که چون شاه جنّت مکان و خاقان گیتی‌ستان و مؤید به تأیید ملک منّان، رافع لوای عدل و تشیع و احسان، مسدّد مناهج بغی و عدوان از اهل بیت و شیعیان آخر الزمان، مجدّد قواعد دین قویم و ایمان، مظهر آثار جلالت و عظمت و زنگ‌زدای از آیینهٔ ملک و ملت، حکم‌انداز سهام تدابیر مملکت، مبطل‌نمای اخبار رجال شجاعت، پناه دین و ایمان، یعنی نواب فردوس مکان شاه اسماعیل صفوی موسوی بهادر خان ــ طاب ثراه و جعل الجنة مثویه ـ وقتی‌که رکاب دولت و امارت را به شرف پای بوس حضرت خود مشرّف و مزیّن نمود و نگین خانه زین را به گوهر شاهوار وجود ارجمند خویش مزیّن فرمود، پس آفتاب ظهورش از کوهسار عوایق امور تیغ کشیده، پرتو عدل و احسان بر بعضی از ممالک ایران انداخت، بخت جوانش

نوخط دمیدن سبزه دولت و تیغ عزیمت جهان گشایش هنوز نیم کش نیام انتظار فرصت بود که خاطر مبارکش را هوای جانفزای این معنی بر سر افتاد که من بعد خطبا بر منابر ارتقی، و در لعن و طعن ... بی‌وفا خودداری ننموده، نهال تولّی را از پیوند تبرّی مثمر ثمر رستگاری عقبی گردانند.

دنباله آن شرحی است که مورخان از اقدامات نخست شاه اسماعیل برای رواج تشیع اثناعشری در تبریز انجام داد. برخی از همراهان از زود بودن و تندی آن انتقاد کردند، اما شاه اسماعیل گفت «من پادشاهی و شهریاری را از برای ترویج دین مبین و لعن دشمنان اهل بیت طیّبین ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ می‌خواهم و اگر این نباشد آن به چه کار من آید». نتیجه آن شد که آنچه را که شیعیان «سالهای سال و قرن‌های بیشمار منتظر چنین امر و روزی بودند و دندان صبوری بر دل و جگر می‌افشردند، تبرزین زبانهای طعن و لعن را آختند و بی‌اندیشه و محابا از مخالفان دغا به اعلان این خجسته کلام حق پرداختند». از آن زمان تاکنون «گلشن اسلام و ایمان با نواست و از تنقیه و اجرای قنات منطمس این سنّت سنیّه سیراب و تازه و برجاست».[1]

۱۶. رساله کوچکی در هفت صفحه، حاوی چند روایت و تطبیق آنها بر شاه اسماعیل صفوی به شماره ۵۸۹۴ در دانشگاه تهران وجود دارد. متأسفانه نام مؤلف رساله روی آن نیامده، ولی آنچه هست باید مربوط به روزگار اخیر صفوی و در دهه‌های نخست قرن دوازدهم هجری باشد. در جایی از این رساله از درگذشت ملاخلیل قزوینی خبر می‌دهد که به سال ۱۰۸۹ بوده است.

ممکن است مؤلف رساله محمد اشرف بن عبدالحسیب بن سید احمد علوی، نواده میرداماد باشد که مرتبط با دولت صفوی بودند. این احتمال از آن روست که در مجموعه‌ای که این نسخه در آن است، رساله‌هایی از محمد

---

۱. بنگرید: *رساله در پادشاهی صفویه*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، ۱۳۸۸

اشرف و برخی دیگر از این خاندان وجود دارد. در این رساله، پس از نقل متن عربی این احادیث؛ در ترجمه آنها چنین آمده است:

معنی آنچه مذکور شد و ملخّص مضمونش این است که در کتاب *غیبت* شیخ طوسی ـ قدّس الله نفسه القدوسی ـ که شیخ طایفه محقّه شیعه و مؤلف کتاب *تهذیب و استبصار* و از اکابر علمای اهل تشیع است، حدیثی وارد شده از حضرت رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله ـ که آن سرور فرمودند که خروج می‌کند در شهر قزوین شخصی که اسم او اسم یکی از انبیاء باشد و سرعت خواهند نمود مردم به طاعت و انقیاد او از مشرک و مؤمن پرخواهد نمود کوهها را از خوف.

و ایضاً از آن سرور نقل نموده که فرمودند در حدیث دیگر که شخصی از دیلم که از اراضی جیلان و قریب به قزوین است خروج خواهد کرد که کوهها و زمین‌های هموار و ناهموار را از خوف و مهابت پر خواهد نمود و سرعت خواهند نمود مردم از صالح و فاجر به طاعت او و قوت خواهد داد این دین شیعه را، و شک نیست که این خروج مثل طلوع آفتاب روشن و عالم گیر است که نسبت به نواب صاحب قران علیین آشیان شاه اسماعیل ـ انار الله برهانه و ثقّل بالحسنات میزانه ـ رو نمود؛ و تقویت دین شیعه به مرتبه‌ای نمود که تا دامان قیامت بی لباس تقیّه بدست گیری تدبیر و پنجه قدرت او از شش جانب گریبان گیر معاندین اهل بیت نبوّت ـ صلّی الله علیه و آله ـ هست و بدولت این سلسله علیه صفویه علویّه موسویّه ـ شیّد الله ارکانهم ان شاءالله تعالی ـ این معنی مستمر خواهد بود. و اسم سامی آن جناب اسم یکی از انبیاء است ـ علیهم السلام.

و جمعی از علمای راسخین سلف نیز این اخبار و احادیث را به جناب نواب صاحب قران علیین آشیان راجع نموده‌اند. چنان‌چه ملاخلیل قزوینی ـ رحمة الله ـ در مقدمات شرح کافی که از مؤلفات اوست، تصریح نموده که مراد از صاحب خروج در حدیث مذکور نواب صاحب قرآن از ذراری جناب نواب علیین آشیان است که از جانب قزوین خروج نموده و تأیید این دین

کرد به نحوی که مزیدی بر آن متصوّر نیست و به این سبب دولت او مستمر خواهد شد، ملک و حکومت و رواج تشیع و محبت اهل بیت ـ علیهم‌السلام ـ تا ظهور حجتُ الله القائم صاحب‌الزمان ـ علیه الصلاة و السلام بالقلب و اللسان ـ و أوْلی و انسب آن بود که نسبت به نواب علیین آشیان شاه اسماعیل این احادیث حمل شود.

و در کتاب *خرائج و جرائح* قطب‌الدین راوندی که از اعاظم علمای شیعه است، و در زمان بنی عباس بوده؛ حدیث قزوین را به نحوی که عبارت آن به عینه مرقوم شد مذکور نموده است، و مؤید این مطلب از شیعی و سنی، احادیث از مخبرین صادق وارد شده، به نحوی که از جمله علمای شیعه ـ رحمهم الله تعالی ـ سید ابن طاوس ـ قدس سره ـ در کتاب *اقبال* نقل نموده از کتاب *ملاحم* بطائنی از ابی بصیر از امام جعفر صادق ـ علیه‌السّلام ـ که آن حضرت فرمودند که، حق تعالی جلیل‌تر و کریم‌تر و عظیم‌تر از آن است که واگذارد ارض را بدون امام عادل که معصوم ـ علیهم السلام ـ باشد. گفت ابوبصیر که، گفتم به آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ که، جانم فدای تو باد، پس خبر ده مرا به آنچه راحت من باشد از شیوع تشیع و ایمان، و آنچه وعده شده در زمان ظهور قایم اهل بیت علیهم‌السلام؟ گفت آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ یا ابامحمد! نیست که ببیند امّت محمد فرجی و خوشی هرگز تا پادشاهی بنی عباس قایم است. بعد از آن‌که منقرض شود سلطنت ایشان، بدان که تقدیر نموده خدای تعالی از برای امت به شخصی که از ما اهل بیت باشد، یعنی آن خروج کننده از اولاد ما باشد که اشاره و امر نماید مردم را به پرهیزکاری از عدم ایمان و عمل نماید به هدایت و راستی و گرفته نشود در حکومت او رشوه، یعنی به رشوه گرفتن بد باشد. به خدا قسم که می‌شناسم او را به اسم خودش و اسم پدرش، و بعد از خروج این شخص، به فاصله‌ای خواهد آمد از جهت رواج تشیع آن امام زمان یعنی حضرت قایم

اهل بیت ـ علیهم السلام ـ و نشان او این است که گردن قوی دارد و صاحب خال سیاه، دو خال دیگر در او خواهد بود و اوست قایم به حق و عادل مطلق و نگاه دارنده آنچه به امانت به او سپرده شده از اسرار الهی، پر خواهد نمود زمین را از عدل و داد، چنان چه پر نموده‌اند فجار از جور و ظلم و بیداد.

این حدیث نیز مطابق با خروج نواب صاحب قران علیین آشیان است که آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ فرمودند که از ما اهل بیت باشد و سایر مناسبات که خود معلوم است.

و نعمانی ایضا که از اجلاّء تلامذه محمد بن یعقوب کلینی ـ رحمهما الله ـ است، در *کتاب غیبت* به سند متصل از امام محمد باقر ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده است که آن حضرت فرمودند از جهت مبالغه که گویا من هستم با قومی که بیرون آمده‌اند و خروج نموده‌اند در مشرق و طلب حق و ایمان مردم می‌نمایند و مقتضای خواهش ایشان را مردم به عمل نمی‌آرند. بعد از آن، باز طلب حق می‌کنند و مردم به عمل نمی‌آرند. پس چون تمرّد ایشان را ملاحظه می‌کنند، می‌گذارند شمشیرهای خود را بر دوش‌های خود و به ضرب شمشیر احقاق حق می‌نمایند و کما ینبغی در آن امر عظیم می‌کوشند و سلطنت ایشان باقی باشد تا زمان خروج حضرت قائم اهل بیت ـ علیهم السلام ـ و آن امانت را به آن حضرت سپارند و هر کس در جنگ آن طالبان حق کشته شود، شهید خواهد بود، و به خدا قسم، اگر من ادارک زمان آن امام را بکنم تا به جان سعی در رواج دین خواهم نمود و از برای آن صاحب حکم سعی بلیغ خواهم کرد.

و از محدثین اهل سنت، ابن شیرویه دیلمی در کتاب *فردوس الاخبار* قریب به این حدیث نقل نموده که بعینه حدیث مذکور بعد از حدیث کتاب *خرایج* مسطور شده و حکم فرموده حضرت صاحب رسالت ـ صلّی الله علیه و آله ـ که اگر به مشقّت تمام در روی برف نشسته مثل اطفال، باید غلطید و نزد ایشان حاضر شد.

و ایضا در *کتاب غیبت* نعمانی حدیث مسندی از امام محمدباقر ـ علیه‌السّلام ـ روایت شده که به تحقیق که امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ حکایت نمود از چیز چندی که بعد از آن حضرت متحقق می‌شود تا ظهور صاحب الزمان ـ علیه‌السّلام ـ پس فرمود: از آن جمله است خروج جمعی از خراسان که غالب شوند بر زمین کوفان و ملتان و بگذرند از جزیره بنی کاوان که جزیره‌ای است در حوالی بصره؛ و گفته‌اند که مراد، سلاطین ترک‌اند مثل چنگیز خان و هلاگو خان، و تصریح نموده آخر فرمودند که باید خروج نماید از ما اهل بیت یعنی از اولاد ما باشد قایمی به گیلان و اطاعت او نمایند مردم ابر و دیلم که در نواحی و حوالی استراباد و قزوین است، و ظاهر شوند از برای آن وَلَد من عَلَمداران ترک.

و در این حدیث نیز تصریح به مراتب فوق شده.

و شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ المقدّسین شیخ بهاءالدین محمد ـ رحمهما الله تعالی ـ به خط خود تصریح نموده که مقتولین مروج این مذهب موافق حدیث حکم شهدا دارند، والله اعلم.

۱۷. محمد شفیع عاملی در دوره افشاریه و زندیه کتابی در تکمیل *مجالس المؤمنین* با عنوان *محافل المؤمنین* نگاشت که در آن شرح حال شماری از علمای متأخر شیعه را آورد. وی می‌نویسد: و مخفی نماناد که توقیت آن حضرت به زمان معین منافی روایات کثیره دالّه است بر عدم معرفت احدی از مردمان به خصوص وقت او «و کذب الوقّاتون» ... و بعضی از جمله علما رسائل در این باب نوشته‌اند، و اتصال دولت صفویه را به ظهور حضرت صاحب ـ علیه‌السّلام ـ مذکور ساخته‌اند، خالی از چیزی نیست، چنان‌چه خلاف آن مشاهده گردید. وی سپس به اشعار شاه نعمت‌الله ولی اشاره کرده که «در قصیده منتهای دولت صفویه را با ظهور حضرت صاحب

الامر ـ علیه‌السّلام ـ مقترن ساخته، و حال آن‌که بعد از انصرام دولت صفویه ظهور سلطان نادر شاه افشار بود که در اواخر دولت او به اهالی ایران، بلکه تمامی ممالک محروسه او بسیار ناخوش گذشت.[۱]

۱۸. در ادامه سخن عاملی در *محافل* که به نادرست بودن این قبیل پیش‌گویی‌ها واقف گشته است، بد نیست به این سخن طنزآلود رستم الحکماء هم توجه کنیم که الحق درخور اعتناست:

چون آن جنّت آرامگاهی به دلایل و براهین آیات قرآنی حکم‌های صریح نمود که سلسله جلیله ملوک صفویه، نسلاً بعد نسل به ظهور جناب قائم آل محمد خواهد رسید، از این احکام قوی دل شدند و تکیه بر این قول نمودند و سررشته مملکت‌داری را از دست رها نمودند.[۲]

این بود مروری بر نمونه‌های تاریخی که برخی از مستندات تئوری اتصال دولت صفویه را به دولت حضرت قائم علیه الصلاة و السلام بیان کرده بود.

در اینجا به سراغ یک رساله مستقل در این زمینه خواهیم رفت.

---

۱. *محافل المؤمنین*، (چاپ مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی)، ص ۳۸

۲. *رستم الحکماء*، (چاپ مشیری، تهران، ۱۳۵۲)، ص۹۸

# رساله در شرح حدیث

# دولتنا فی آخر الزمان

در اینجا با رساله کوتاه اما بدون مؤلفی روبرو هستیم که عجالتاً تنها نسخه آن، همین است که در دسترس ماست. این نسخه شامل ۳۳ برگ (۳۵ص) است و به شماره ۱۳۸۱ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نگهداری می‌شود. رساله با خط بسیار خوش نستعلیق نگاشته شده، و دارای سرلوح مذهب زیبایی است. تذهیب در تمام صفحات دیده می‌شود و توان گفت که نسخه‌ای شاهانه و سلطنتی بوده است. رساله برای شاه طهماسب و در روزگار وی تألیف شده اما تاریخ کتابت آن چنان‌که در پایانش آمده است، ظاهراً ۱۰۶۷ است. فهرست‌نویس محترم آن را سال ۱۰۱۷ خوانده است که آن هم با درصدی کمتر محتمل است.

**هدف از نگارش این رساله**

رساله حاضر در شرح حدیثی که نویسنده رساله آن را به این صورت آورده است:

## لکلّ اناس دولة، و دولتنا فی آخر الزمان.

روایت به این صورت در منابع وجود ندارد، اما اساس آن باید نقلی مشابه باشد که به صورت روایتی از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ توسط شیخ صدوق در کتاب *امالی* (ص ۴۸۹ و از آنجا در بحار: ۵۱/ ۱۴۳) آمده است؛ با این سند:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر که گفت: کسی حدیث کرد مرا که از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ شنید:

**لکل أناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظهر**

به احتمال نقلی که با همین صورت در *روضة‌الواعظین* (صص ۲۱۲، ۲۶۷) آمده است باید از امالی باشد؛ اما نویسنده روضه گوید که این سخن، فراوان از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ شنیده شده است.

به نظر می‌رسد در دوره صفوی، استناداتی به این حدیث در باره اتصال دولت صفوی به دولت قائم (ع)، و یا در حقیقت مقدمه بودن دولت صفوی برای دولت صاحب الزمان، صورت گرفته است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

## استناد شاه اسماعیل به حدیث دولتنا فی آخر الزمان

روایت یاد شده شاید برای نخستین بار در نامه شاه اسماعیل به شیبک‌خان به کار رفته باشد. بخشی از این نامه که در منابع کهن آمده چنین است: بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلواة علی رسوله احمد المختار و آله اجمعین و العاقبة للمتقین ... بعد اهدای سلام اعلام آنکه، مکتوب شریف که ارسال داشته بودند رسید و بر مضمون آن مطلّع گردید، ملخّص فحاوی کتاب و محصّل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصایر و ابصار کالشمس فی وسط النهار واضح و آشکار است که به موجب فرموده، «لولاک لما

خلقت الافلاک» تعمیر معموره خاک همچو ترتیب عوالم پاک به وسیله ظهور اشعه نور محمدی - علیه الصّلوة و السلام- و بر حسب مقتضای رتبت جامعیّت بین ختم النبوة و کمال الولایة که هر آینه مقتضی ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی مستدعی سطوح انوار و شمول اطوار سلطنت اخروی است، ایالت ولایت صوری و ولایت مملکت معنوی خاصّه آن حضرت و عترت طیّبه علیّة الخصال و اولاد طاهره و آل جلیّة الکمال اوست و به تحقیق و یقین و ادلّه و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر دنیا و آن برهان منیر «أوْ أدْنی» نیست و اگر چند روزی بر حسب اختیارات ربّانی وارثان آن جامعیّت مخصوصه و حاکمیت، اعنی ائمّه هدی و اجلّه اولیا از استدراک حقوق خود از تعدّی ارباب غضب و تعصّب متعاقد گشته از ننگ استشراک اهل دنیا نام تسلّط و استیلا نمی‌بردند و خود را در صدد مقابله اخسا نمی‌آوردند، بر حسب اشارت غیبیّه و اوامر الهیّه کمال علوّ و علوّ کمال ایشان را بود، حاشا که به واسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان بودندی، امّا بحمد اللّه چون در این ولا به موجب «لکلّ اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان» از چمن دلگشای خاندان نبوّت و ولایت، نهال بلند برومند وجود این جانب سر به سرافرازی کشید و از مکمن عالم آرایی دودمان سیادت و سعادت چراغ گیتی فروز دشمن سوز این دولت روزافزون که آیه «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» نشان آن و کریمه «نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» در شأن آن است روشن گشت و آثار فحوای «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أنَّ الْأرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» از وجنات احوال و اطوار خود مشاهده افتاد به زبان خموش به تلقین هاتف سروش به ذکر «إنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها»گویا شد، منادی تقدیر زبان تقریر به ادای ندای «کَذلِکَ أرْسَلْناکَ فِی أمَّة قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أوْحَیْنا» گشاد و نوک خامه ملایک سریر کاتبان تحریر به موجب «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إسْماعِیلَ» در

صفایح سلطنت کاملة الارکان و ایالت عالم و عالمیان رقم آیت اسم خلیل ثبت نموده زمانه در نظر اهل زمان جلوه داد...[۱]

## استناد به حدیث دولتنا در میان برخی از مورخان برای دولت شاه اسماعیل

به جز این نامه، میان مورخان هواخواه دولت صفوی نیز استفاده از این حدیث مطرح بوده است. از جمله در دو جای از کتاب *خلاصة‌التواریخ* از این حدیث استفاده شده است: یک مورد در جریان حضور شاه اسماعیل در قم با این عبارت:

و خاقان سکندرشان بعد ازین فتح، متوجه دارالمؤمنین قم گشتند... به اتفاق سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اهالی و شیعیان بلده جنّت‌نشان که قرب هفتصد هشتصد سال به محنت تقیّه گرفتار بودند. و در آرزوی این چنین مظهری می‌بودند «حیث قال صلی اللّه علیه: لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان»، به همدان به استقبال شتافتند.[۲] در مورد دوم آمده است: چون خاقان سکندرشان مظهری بود از آثار دودمان مرتضوی و به مؤدای حقیقت انتمای، «لکل اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان» در اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصّد آن می‌بودند که تمامی ربع مسکون را تسخیر نموده در جمع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند...[۳]

به نظر می‌رسد بیش از همه طهماسب نظریه قرابت دولت صفوی با ظهور حضرت صاحب الزمان (ع) را مطرح کرده است. در این باره رساله‌ای که خواهد آمد، شاهد بسیار مهمی خواهد بود. افزون بر آن در کتیبه‌ای در اصفهان در

---

۱. *تاریخ ایلچی*، نظام شاه، (تهران، ۱۳۷۹) صص: ۴۲ ـ ۴۱، *شاه اسماعیل نامه*، حسینی گنابادی، (تهران، ۱۳۸۷، ص ۸۸)؛ *فتوحات شاهی*، (تهران، ۱۳۸۳) / ۱/ ۴۵۴؛ *خلاصة‌التواریخ*، ۱/ ۱۰۴

۲. *خلاصة التواریخ*، ج ۱، ص ۷۹

۳. همان، ص ۱۵۴.

وصف شاه طهماسب آمده است: قائد عسکر المهدی صاحب الزمان السلطان بن السطان ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادر خان.[۱] نمونه‌ای دیگر در کتیبه بقعه خواجه شاه حسن است که تاریخ ۹۶۲ را دارد. در آنجا شاه طهماسب چنین معرفی شده است: فی ایام خلافة سلطان سلاطین العصر و الاوان و مقدمة الجیش لصاحب الزمان ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی.[۲]

شگفت‌تر آن که گفته شده است طهماسب خواهر خود سلطانم (م ۹۶۹) را شوهر نداده و او را گذاشته بود تا در وقت ظهور به عقد امام زمان (ع) درآورد.[۳] این همان خانمی است که محتشم در وقت درگذشت او وی را ستود و اشاره به تجرد وی هم کرد:

مهین بانو که بر تخت تجرّد داشت چون مریم
ببر تشریف «لَمْ یَمْسَسْنِی» از بس پاکدامانی[۴]

## تطبیق روایت دولتنا بر شاه عباس صفوی

مورد دیگر آن است که نویسنده *روضة‌الصفویه* روایت یاد شده را در باره شاه عباس تطبیق می‌کند: مصطفوی انتسابی که به مضمون کلام معجز نظام سرور اولیا – علیه التّحیّة و الثّناء – حیث قال لکلّ قوم دولة و دولتنا فی آخر الزّمان همای دولت جز به شرفات قصر اقبالش در هیچ مکان نزول

---

۱. *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، لطف‌الله هنرفر (اصفهان، ۱۳۵۰)، ص ۹۲
۲. همان، ۳۸۸
۳. Michele Membre, *Mission to the Lord Sophy of Persia (۱۵۳۹-۱۵۴۲)*, tr.A.H. Morton (London, The Trustees of The Gibb Memorial, ۱۹۹۹), pp.۲۵-۲۶.
۴. *احسن التواریخ*: ۲۶/۳. در باره نفوذ او در طهماسب بنگرید: *تاریخ الفی*: ۵۷۷۱/۸

اجلال نفرموده. اعنی سیّد الخواقین فی الآفاق، مستخدم السّلاطین بالعشی و الاشراق، مظهر جلال سبحانی، مظهر الطاف ربّانی، وارث خلافت امیر المؤمنین، معزّز به اعزاز وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ آمر به امر خالق افلاک و انجم، مصداق کریمه أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، مشیّد ارکان شریعت خیرالبشر، مؤسسّ بنیان ملّت حق ائمه اثنی عشر، فروغ انجمن شاهان جمجاه، شمع دودمان سلاطین عالم‌پناه، مؤیّد به تأییدات الملک الغنی، ابو المظفّر شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصفوی، رفع اللّه تعالی اعلام الدّین به اعتلای لوای سلطنت و نوّر وجه الارض بانوار آثار معدلته، ما أضائت الشمس و القمر بمحمّد و آله هم الذّین خیر البشر، مأمول از موهبت ملک ملک بخش تعالی و تقدّس آنکه تا انقراض فلک دایر وجوه دنانیر و رئوس منابر در اقطار امصار از اسم سامی و لقب نامی همایون مزیّن و مرتّب بوده، تطوّق حوادث و نوایب زمان را به دولت ابدی و شوکت سرمدی این حارس بیضه اسلام راه روش مسدود باد، بالنبیّ و آله الامجاد.[1]

## تطبیق روایت «دولتنا» بر انقلاب اسلامی

مورد دیگری را هم از یک نویسنده معاصر سراغ داریم. مرحوم رازی در گنجینه دانشمندان (۸: ۴۷ ـ ۴۰۸) در سال انقلاب یعنی ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ چنین آورده است: ... و بدانید که آن فقط و فقط در انحصار فرج و ظهور و انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع) عجل الله فرجه الشریف است؛ زیرا خدای جهان چنین مقدّر فرموده و به پیامبران سلف و پیامبر بزرگوار ما وعده فرموده (و انّه لا یخلف المیعاد.) و تمام امامان معصوم (ع) هم آن روز را وعده داده و امر به انتظار رسیدن آن روز نموده‌اند.

---

۱. *روضة‌الصفویه*، صص ۵۹ ـ ۶۰

لکـلّ انـاس دولـة یرغبونهـا  و دولتنا فی آخـر الـدهر تظهـر

دلخوشی این حقیر سراپا تقصیر در این نهضت و انقلاب، به این است که متصل به فرج و آخرین انقلاب توحیدی جهانی ولیّ عصر ـ روحی له الفداء ـ است، زیرا آن طور که اهل نظر از اخبار و الهامات غیبی و مکاشفات رحمانی و پیشگوئی‌های بزرگان استنباط و اکتشاف کرده‌اند؛ یکی از علائم و مبشّرات بر چیده شدن سلطنت دو هزار و پانصد ساله ایران و برقراری جمهوری اسلام است و دیگر مرجعیّت و زعامت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی ـ مدّ ظله العالی الی ان یقوم الحجّه ان شاء الله ـ چنانچه در حدود ۲۷ سال قبل در *آثار الحجّه* نوشتم؛ و در حدود هشت سال قبل هم در جلد دوم *گنجینه دانشمندان* تکرار نمودم.

فاش میگویم وز گفتـه خـود دلـشادم  بنـده حقـم و از هـردو جهـان آزادم
چه‌مبارک سحری بود و چه‌فرخنده شبی  آنشبی را که مرا مـژده بـداد اسـتادم
که ابو القاسم خوئی است ز آیـات فـرج  پس بعشاق مر این تازه بـشارت دادم

و دیگر شروع جنگ از ماه صفر تا ماه صفر که از صفر سال ۱۳۹۸ قمـری یا ق شروع شد تا ماه صفر سال ۱۳۹۹ق که دولـت بختیـار سـقوط و دولـت موقت اسلامی اعلان گردید؛ و دیگر وجود بعـضی از کـسانی کـه از علائـم و محتوم است چون سفیانی و حسنی ...

## مروری بر محتوای رساله حاضر

کتاب شامل یک مقدمه توضیحی است که مؤلف پس از آن گفتـه اسـت که دوازده دلیل برای اثبـات ایـن تطبیـق آورده اسـت، امـا مـع الاسـف؛ در شمارش اعداد پس از بیان مورد ششم به سراغ یازدهم رفته و با ذکـر دوازده جمعاً هشت مورد را بیان کرده است. در ظاهر سقطی در عبارت رخ نـداده و

به احتمال کاتب در وقت کتابت چند صفحه‌ای را انداخته است.

نثر کتاب بسیار ادیبانه و با انشای خاص، مغلق و البته زیبا نوشته شده و در بیشتر موارد، آدمی تصور می‌کند که مطلب فدای زیبایی عبارت شده است. حتی می‌توان گفت که گویی نگارش یک متن زیبا با تکلف منشیانه، برای نویسنده، مهم‌تر از ارائه اصل استدلالها بوده است.

نوع استدلالها نه فقهی بلکه عمدتا قریحه‌ای و خطابی است، چنان‌که یکی از موارد استدلال برای درستی تطبیق آن است که تاریخ جلوس این پادشاه با عدد ابجدی آخر الزمان برابر است و این معنایش این است که دولت طهماسب به دولت صاحب الزمان خواهد پیوست.

باید توجه داشت که این قبیل نوشته‌ها نوعی نوشته‌های سطح پایین بود که نه ریشه فقهی درستی داشت و نه حتی در چهارچوب افکار حدیثی اصیل مطرح می‌گردید. بلکه بیشتر نوعی رساله‌های خطابی بود که مبنای خود را ترکیبی از قداست سلطنت و سیادت قرار داده بود و تلاش می‌کرد تا با تفکر موعودگرایانه و مبانی طرح شده در متون علائم الظهور راهی برای مشروعیت عرفی ـ دینی دولت صفوی میان مردم بگشاید.

در لابلای عبارات وی می‌توان هدف اصلی او را از تدوین این رساله دریافت، جایی که می‌نویسد:

«دولت ابد پیوند نواب کامیاب شاهی ظلّ الهی که اشراق انوار رایات نصرت آیاتش از ضیاء وضّاء انتساب به خاندان مقدّس بنیان نبوّت، و لمعان ماهچه اعلام فتح ارتسامش از پرتو شعاع آفتاب عالمتاب انتساب به دودمان قدسی مکان ولایت و امامتست، در آخر الزمان تا آخر زمان بوده، در آخر به زمان صاحب الزمان ـ علیه صلوات الله الرحیم الرحمن ـ متّصل گشته، انتهاء زمان سلطنت جهان به زمن سعادت اقتران این شاه جهانیان و پادشاه عالمیان باشد، ان شاء الله تعالی و تقدّس».

و در جای دیگر:

«دولت ابد پیوند و زمان جنّت، مانند نواب کامیاب شاهی تا آخر زمان و زمان آخر که اوّل زمان و زمان اوّل ظهور رایت نصرت غایت فتح آیت دولت صاحب‌الزمان ـ علیه افضل صلوات الله الرحیم الرحمن ـ است، پاینده، و آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوالش بر عالمیان تابنده خواهد بود».

محتوای این دو عبارت، بنیاد رساله حاضر است که چند بار به شکل‌های مختلف تکرار شده است و اکنون متن رساله تقدیم خوانندگان عزیز و ارجمند می شود.

***

## متن رساله:

### بسم الله الرحمن الرحیم

استفتاح ابواب فیض واهب متعال، در افتتاح هر مقال همایون فال، و استجلاب اسباب توفیق خداوند ذوالجلال، در ابتدای هر امر ذی بال، بحمد و ثنای واجب الاداء **مالکی الملکی** باشد که به مقتضای مؤدّای اعجاز ادای **وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون** [انبیاء: ۱۰۵] تاج وهّاج سلطنت و تاجداری بر سر بلند افسر پادشاهی دین پناهی می‌نهد که خاک آستان ملایک آشیان سیّد المرسلین ـ علیه و آله المعصومین صلوات الله ربّ العالمین ـ توتیای دیده اعتبار ساخته، همای بلند هوای همّت والانهمتش همواره بر شرفه قصر دین‌داری و کنگره ایوان حق‌گذاری نشیند؛ و به مؤدّای فحوای صحّت انتمای **وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْض**[نور: ۵۵] قبای زیبای ابهّت و کامکاری بر قامت با استقامت شاهنشاهی ملایک سپاهی لایق می‌داند که غلامی امیرالمؤمنین حیدر ـ علیه صلوات الله العلیّ الاکبر ـ باعث افتخار دانسته؛ دانسته قدم همایون مقدم، در شاه‌راه ترویج شرع متین و دین

مبین ایمه اثنا عشر ـ علیهم شرایف الصلوات من واهب القُوی و القدر ـ نهد تا به این اسباب، چهره دولت ابدی و سلطنت سرمدی، هر آینه در آئینه قضای **تؤتی المُلْک مَن تشاء** به معاینه بیند.

نظم:

| | |
|---|---|
| شه سریر ازل کز کمال استغنا | مقدّس است ز مثل و منزّه از انباز |
| کدام سر، که شبانگاه آفتابْ مثال | به کوی عزّت او نیست بر زمین نیاز |
| نهاده بر سر شاهان ز لطف تاج خرد | کز افسرست شهنشه ز دیگران ممتاز |

و ثانی این ثناء صدق ادا نزد هر ثانی، و تالی این ذکر عالی نزد ارباب عوالی، اهداء صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات است بر شاه رقعه وجود، و پادشاه بقعه شهود، و سلطان سریر رسالت، و خاقان گردون مسیر عرش بسالت، آفتاب آسمان **دَنی فَتَدَلّی**، ماه ایوان **قابَ قوْسَین اَو اَدنی**، سیّد انبیاء و مرسلین و خاتم اصفیاء و نبیّین؛ آن سیّد سندی که خاک آستانه بلند آشیانه‌اش، توتیای دیده اعتبار اعاظم سلاطین اولی الایدی و الابصار، و زینت بخش تاج افتخار افاخم خواقین نامدار، در اعصار و امصارست. نظم:

| | |
|---|---|
| احمد مرسل که به اقبال و جاه | بود جهانش ز ازل در پناه |
| خاک درش مقصد روح الامین | طفل رهش عیسی گردون نشین |
| بر در او گشته ثوابت مقیم | فرش حریمش شده عرش عظیم |

**و آل** علیّة الخصال جلیّة الکمال آن اکمل اهل کمال و اکمال، خصوصاً وصیّ بر حقّ و امام مطلق، شاه تختگاه ولایت، و پادشاه بارگاه هدایت، صاحب مرتبت هارونی، و مالک مملکت سلونی، منصوص به فخامت **هلْ آتی**، و مخصوص به کرامت لافتی، مرتضاء رضاء **مَن کنتُ مولاه فعلیّ مولاه**، و مدعاء دعاء **اللهمّ وال من والاه**، آن امام عالیمقامی که غلام درگاه جاهش را سلطنت انس و جان پایه کمین، و شهریاری عالمیان مرتبه کهین بوده،

سلاطین جهان او را غلامی رهینند. نظم:

علیّ عالی اعلی که هست شاهان را — هوای آن‌که غلام ورا شوند غلام
امیر شاه نشان، پادشاه کشور جان — که گشت ابلق گردون به زیر رانش رام
سر ایمه دین، دین پناه اهل یقین — علیه الف صلات و الف الف سلام

و بقیه **ایمه هُدات اثنی عشر** که مروّج مذهب صحیح معتبر ایشان را، امر دین و دنیا مروّج و تمام عیار، و کرّوبیان ملاء اعلی با وی در این امر آسنی همدم و یارند، صلاةً دایمةً نامیةً و سلاماً کافیاً وافیاً الی یوم یقوم النّاس لربّ العالمین.

**اما بعد:**

به موقف عرض و شرف اصغاء طایفان حضرت جنّت خضرت، و عاکفان جناب اعالی ایاب نواب کامیاب شاهنشاهی [می‌رساند] که چون خاک آستانه سیّد البشر ـ صلّی الله تعالی علیه و آله الی یوم المحشر ـ آب‌روی القاب همایونش شده، بنای عالیجناب القاب افاخم سلاطین و اعاظم خواقین را تزلزل در ارکان اعتبار و اساس افتخار افتاده، و میل نیل خاکبوسی آستان اعالی آشیانش، خرمن وقار سلاطین گردون اقتدار و خواقین نامدار را به باد فنا داده، خاک قدم محترمش، توتیای دیده سرداران زمان گردیده، و حلقه غلامی‌اش در گوش هوش گردنکشان دوران جای خود دیده؛ پادشاهی که چون غلامی امیرالمؤمنین حیدر ـ صلوات الله تعالی علیه مَا اسْتَضاء فضاء العالم بالشمس الانور ـ مایه افتخار و سرمایه اعتبار حضرتش گردیده، غلامی بوّاب نوابش، پادشاهان رفیع الشأن را در هر زمان و مکان مایه شادی، و بندگی خدمه خدمتش شاهان عالم را از هرگونه غم و الم سرمایه آزادی، تارک مبارک غلام مقبول درگاه عالیمان پناهش، قابل تاج سلطنت و کامکاری، و فرق فرقدسای خادم خرگاه جهانیان امیدگاهش لایق افسر دولت

و بختیاری، سلاطین عالم را مرغ جان در هوای هوای بندگی غلامان حضرتش در طیران، و اساطین بنی آدم را طوطی زبان در ثناگستری خادمان خدمتش هزار دستان، عالیمان پناهی که چون مروّج مذهب ائمه اثنا عشر ـ علیهم شرایف الصلوات ما اقمر القمر ـ امتیاز بخشنده حضرتش از سلاطین هر کشور و زینت‌گر القاب خدمتش در هر محشر گردیده؛ اطاعت فرمان واجب الاذعانش بر معشر بشر، سادس صلوات خمس و ارتقاء رقیع رفیع الشأن اعتلاء بندگان آستانش اظهر از شمس، یعنی شاه دین پناه.

نظم:

حاصلِ آمدْ شد خورشید و ماه　　روشنیِ چشم سفید و سیاه

پادشاه نبی شأن، ولی نشانِ، سبطین مکانِ، سجاد اطمینانِ، باقر عرفان، صادق بیانِ، کاظم تبیانِ، رضا فرمانِ، جواد احسانِ، نقی امتنانِ، عسکری توانِ، مهدی زمان،

نظم:

آن شهنشاهی که از حشمت به ملک شرع و دین
دارد او بر جمله شاهان زمانه سروری
یافته رونق ز عدلش مذهب اثنا عشر
تازه در عهدش شده آیین دین جعفری
هم سیادت در نسب، هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

سلطان آل محمد ـ علیه و آله الغرّ الکرام، شرایف الصلوات و السلام ـ قهرمان خواقین الاسلام، مستخدم سلاطین الایّام، ثمره «شجرةٍ اصلها ثابت و فرعها فی السماء»، خلیفة اجداده الایمة الهدی ـ علیهم شرایف الصلاة و السلام و الثناء

ـ السلطان ابن السلطان ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان **ابوالمظفّر سلطان شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** ـ لازالت رایات خلافته مرفوعة الایات باعلاء خلیفة الرحمان ـ علیه صلوات الله المنّان ـ و آیات سلطنته **متصلة الغایات بزمان صاحب الزمان** ـ علیه شرایف صلوات الله المستعان ـ چنان معروض می‌دارد که، چون الطاف نامتناهی الهی، همواره شامل حال طالبان ازدیاد مواد دولت بی‌زوال نواب کامیاب شاهی ظلّ الّهی می‌باشد، هر ساعت از روزنه شعاع این آفتاب عالمتاب بر ایشان می‌تابد، و هر لحظه از دریچه چهره این مقصود عاقبت محمود، خود را مستعد جلوه‌گری می یابد، لهذا در این اوقات خجسته ساعات، تشرّف به شرف ملاحظه نشانی عالی‌شان و فرمان واجب الاذعان که از پایه سریر خلافت مصیر و درگاه گیتی شاه جمجاه علّیین آشیان و پادشاه دین پناه فردوس مکان، گلبن گلستان نبوی، شمع شبستان مرتضوی، انموذج صولت پیغمبری، وارث شجاعت حیدری، فرازنده اعلام شیعه نوازی، فروزنده نیران مخالف‌گدازی، هادی خلایق به احقّ مذاهب و اشرف ادیان، مرشد مسترشدین به طریق ایمان، چراغ افروز دودمان جلیل خلیل صاحب کرامت **وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعیل**، (مریم، ۵۴)،

نظم:

| | |
|---|---|
| پادشاه پادشاهان خسرو خسرونشان | شهسوار کشور جان، **نایب صاحب زمان** |
| ظلّ ربّ العالمین شاهنشه دنیا و دین | حامی شرع پیمبر باعث امن و امان |
| درّ درج آل یس ماه برج اهل بیت | پیرو اثنی عشر از جان محبّ خاندان |

سلطان سلاطین البشر، خلیفة آبائه الایمة الاثنی عشر ـ علیهم صلوات الله الملک الاکبر ـ ملک الملوک و سلطان الخواقین، المنتسب بنسبه الشریف الی امیرالمؤمنین ـ علیه افضل صلوات الله ربّ العالمین ـ السلطان ابن السلطان ابن

السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان **ابوالمظفّر سلطان شاه اسماعیل الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** ـ جعل الله تعالی سعیه الاوفی فی اهداء الخلق الی طریق الحقّ مشکورا و اعطاء کأسه الاصفی فی حضایر القدس حسب ما سعاه عطاءاً موفوراً ـ مرقوم رقم منشیان رفیع الشأن بلیغ البیان شده بود، ابواب فیض و فتوح بر روی دل گشاده، چشم امید مشاهده رخسار فیض الانوار اشارات غیبی و بشارات لاریبی را آماده گشت، و از پرتو اشراق آفتاب عالمتاب و نیّر افاضت مآب کلامی معجز بیان، قضا ترجمان، قدر جریان که در فحاوی مطاوی آن سِفر عظیم و کتاب لازم التکریم مندرج بود، و هو هذا: **لکلّ اُناس دولة و دولتنا فی آخرِ الزمان**، بر فضای دل، این معنی شارق گردید، و گوش هوش از ملهم غیب و مبشّر لاریب، این صداء صحّت ادا، و نداء حقیقت انتماء شنید که **دولت ابد پیوند نواب کامیاب شاهی ظلّ الّهی که اشراق انوار رایات نصرت آیاتش از ضیاء وضّاء انتساب به خاندان مقدّس بنیان نبوّت، و لمعان ماهچه اعلام فتح ارتسامش، از پرتو شعاع آفتاب عالمتاب انتساب به دودمان قدسی مکان ولایت و امامتست، در آخر الزمان، تا آخر زمان بوده، در آخر به زمان صاحب الزمان ــ علیه صلوات الله الرحیم الرحمن ـ متّصل گشته، انتهاء زمان سلطنت جهان به زمان سعادت اقتران این شاه جهانیان و پادشاه عالمیان باشد، ان شاء الله تعالی و تقدّس.**

نظم:

به این مژده گر زان که با بندگان — روان برفشانیم نقد روان
سزد بلکه جان چیست تا هوشیار — کند بر چنین مژده آن را نثار

**[چرا دولت طهماسب، دولت آخر زمانی است؟]**

و از نسیم عنبر شمیم تفصیل این کلام خجسته نظام، شامّه عامّه و مشام

انام به این‌گونه معطّر تواند شد که لفظ «دولتنا» بحکم تحکّم عموم مفهوم از این ضمیر متکلّم، متکلّم است به عموم نسبت دولت مظروف آخرالزمان که دولت آخر زمانی، عبارت از آن است، به نفوس عالیه و ذوات متعالیه حضرات عالیات رفیع الدرجات ـ علیهم شرایف الصلوات ـ و منتسبان به این سلسله علیّه و نسبتشان به این شجره طیّبه، و اگر حال امداد مقال را مجال یابد، و تخصیص این عموم در خصوص جماعت با مناعت منسوبین نماید، محال نباشد؛ و چون به حقیقت، حقیقت انتساب در امثال این ابواب، یا از راه نسبتست به آن‌که شجره طیّبه‌اش منشعب از اصل اصیل نبوّت، و سلسله شریفه‌اش منتسب به مجد اثیل امامت باشد، یا از روی حسب، به آن‌که اشراق آفتاب اخلاقش از لمعان انوار مآثر پیغمبری و فروغ انوار اوصافش از اشراق مفاخر حیدری بود، یا از جهت آن‌که نهال طوبی مثال دولت ابد پیوندش نشو و نما یافته، آب و هوای امداد حضرت سیّد المرسلین ــ علیه و آله افضل صلوات المصلّین ـ و سبزه‌زار نضارت آثار سلطنت ارجمندش بهجت و روا یافته، رشحات سحاب اسعاد امیرالمؤمنین و ایمه معصومین ـ صلوات الله تعالی علیهم اجمعین ـ باشد، یا از دیگر جهات.

و به هر حال به طریق منع خلوّ و خلوّ از منع، جمع هر آینه ظاهر باشد که صاحب دولتی که به جهات انتساب او به جهات انتساب، ظاهر باشد، به این نسبت خصوصیتی خواهد داشت؛ چه قوام امر نسبت به چاشنی انتساب میسّر است، و نه میسّرست که با وجود ترجیح در انتساب به جهات انتساب، تساوی در نسبت باشد، و لیکن انتشاری که این فرد را باشد، قرینه مخصّصه ای خواهد که او را در فرد معین، معین، و صفحه مناقب صاحب دولتی مخصوص به رقم این تخصیص مزیّن گرداند؛ وآن قرینه مخصّصه این تواند بود که **نواب کامیاب صاحب قرانی که صاحب دولت آخر زمانی است** و بحمدالله تعالی از جهات، جهات انتسابش ظاهر، و حالت ارتباطش بر عالیمان

کالشّمس فی وسط النّهار باهرست، و با این خاک آستانه سیّد مرسلین و خاتم انبیاء ـ علیه و آله شرایف الصلاة و الثناء ـ کحل الجواهر دیده مفاخر و علامی امیر مؤمنان و سیّد اصفیاء ـ علیه شرایف صلوات الله واهب العطایا ـ باعث افتخار بر سلاطین اوّل و آخر و ترویج دین ایمه هدی ـ علیهم صلوات الله ما دامت الارض و السماء ـ مرکوز خاطر عاطر ساخته است.

## [تاریخ جلوس با لفظ آخرالزمان یکی است]

تاریخ جلوس همایونش بر تخت نیکبخت فرماندهی و ایوان فلک نشان شاهنشی با عدد و لفظ «آخر الزمان» که ظرف زمان دولت مذکور درین خجسته بیانست، موافق است؛ و دلالت این توافق بر تلاحق زمان دولت این شاه عالی شأن و زمان ظهور صاحب الزمان ـ علیه صلوات الله الرحیم الرحمن ـ از غایت ظهور، احتیاج به بیان ندارد. مصرع:

«کانجا که عیانست چه حاجت به بیان است».

پس به معاونت حال و مقال، اساس مدعا استحکام، و بنیان این ادعا انبرام پذیرفت و سامعه تحقیق از توافق عددَین صریر این تصدیق به اتمّ وجهی شنفت؛ و تواند بود که هر یک از جهات مذکوره انتساب را دلیلی گرفته، دلالت عدد لفظ آخر الزمان دلیل رابع باشد، و به این چهار دلیل قاطع، کوکب این مدّعا از افق صحّت لامع گردد.

و هر یک از جهات مذکوره انتساب را با دلیل عددی دو مقدمه جازمه توان گفت که منتج این نتیجه ثابته باشد؛ و درین صورت، سه مرتبه بهم رسد که هر مرتبه مشتمل بر دو مقدمه بوده، مجموع شش باشد و این شش با آن چهار، عشره کامله گردد «تلک عشرة کاملة مکملة کملت بها تلک البشارة الفاضله».

پس از این کلام قدسی نظام، کافّه انام را رایحه فایحه این خبر خیر

ارتسام، به مشام جان و حناشیم جنان، چنان رسد که دولت ابد پیوند و زمان جنّت، مانند نواب کامیاب شاهی تا آخر زمان و زمان آخر که اوّل زمان و زمان اوّل ظهور رایت نصرت غایت فتح آیت دولت صاحب الزمان ــ علیه افضل صلوات الله الرحیم الرحمن ـ است، پاینده، و آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوالش بر عالمیان تابنده خواهد بود، ان شاءالله تعالی.

و الحق جای آن دارد؛ چه بی تعلّق تملّق عبارات آرایی ارباب انشاء تصلّف تکلّف براعت افزایی اصحاب اطرا، از غرّه صباح آفرینش تا این عصر، تخت نیکبخت سلطنت و نامداری، بخت بیداری چنین به خواب خیال ندیده، و مسند مشیّد ابهت و کامکاری با وجود چنین شهریار[1] عالم‌مداری مزیّن نگردیده، و هیهات هیهات که دیگر در ادوار چرخ دوّار که مدار دور ثابت و سیّارست، صاحب دولتی چنین اَعلام دارایی بر افرازد، یا در هیچ قرن از اقران اختران سعادت اقتران صاحب قرانی چنین سمند کشورگشایی در میدان زمان تازد،

نظم:

پادشاهی مثل او پیدا نخواهد شد دگر ختم شد شاهی برو، چون بر نبی پیغمبری

و اگر صاحب بصیرت صافیه و سریرت ضافیه، دیده سیرت بگشاید، صحّت این اقوال در این حال و مناسب این مقال، از دوازده روزنه، جمال با کمال به او نماید، و در مَحکمه مُحکمه، ادعاء اثبات این مدّعای صدق ادا حالاً و ملایم سیاق این رساله ایجاز ادا، به اِشهاد و اِنهاء دوازده شاهد عدل صورت بندد تا با وجود عدالت شهود از رهگذر لازم الاتّباع شیاع قباله این مقاله به سجلّ ثبوت مسجّل گردد.

**اوّل:** آن‌که سیادت نسبی دارد که از این پادشاه دین پناه تا شاه بارگاه

---

۱. در اصل: شهریاری

**انّما ولیّکُمُ الله** و شاهنشاه خرگاه **مَن کنت مولاه فعلیّ مَولاه** ـ علیه شرایف صلوات الله ـ بعضی اجداد عظام صاحب مسند امامت و وارث مرتبه شهامت، و جمعی از اسلاف فخام جالس سجّاده ولایت و سالک جاده هدایت، و برخی از آباء کرام فرازنده اعلام کشورگشایی و برازنده خلعت سلطنت و دارایی بوده‌اند.

نظم:

ورث السیادة کابراً عن کابر　　کالرّمح انبو باعلی انبوب

و الحق تا دوران دَوَران ماه و مهرست، بلکه: مصرع: «تا دست قضا منشی دیوان سپهرست» نامه سلطنت و فرمان دهی و پروانه حکومت و شاهنشهی به نام نامی چنین شاهی عالمیان پناهی، نوشته نگردیده، و دیده افلاک با آن‌که علی الاتصال در حدقه تدویر مدیر است، نظیر این شاه گردون سریر ندیده، و کی و کجا شهی با این نسب عالی و حسب متعالی که به حق ارث و اکتساب و دیگر جهات و اسباب حایز کلتا الریاستین سیادت و سلطنت، و جامع بین النشأتین ولایت و حکومت باشد، توان یافت.

نظم:

جز در آئینه و آبش نتوان دید نظیر　　جز در اندیشه و خوابش نتوان یافت بدل
باد اسباب بقایش به جهان آماده　　بحق پادشه ملک ازل عزّوجل

**دویم:** آن‌که از غایت پاکی طینت مصطفوی سریرت، و نهایت خوبی جبلت مرتضوی سیرت، غمام بلند مقام سلطنت و جهانداری، پیش روی ضیاء وضّاء حسن اعتقاد و نیکو بندگی حضرتش نگرفته و جلباب اعالی ایاب حکومت و کامکاری حجاب آفتاب عالمتاب پاکی عقیدت، و فرمان‌برندگی خدمتش نگردیده، و همواره دیده دل گشاده دیده چشم امیدش مشاهده رخسار افاضت

آثار عطایای واهب العطایا را آماده گردیده، طنین طنطنه صاحبقرانی و صدای نوبت ممالک ستانی به این آوازه سعادت اندازه در عالم انداخته، و علم کشور گشایی و چتر درایی به این اسباب در جهان افراخته است؛ و فتح نامه ها که بر رؤس منابر قلوب مؤمنان را از این شاد می‌سازد، به این قسم ابیات صدق غایات و این نوع اشعار صحّت آثار می‌پردازد که،

نظم:

خداوندگارا توانگر تویی — توانا و درویش‌پرور تویی
نه کشور گشایم نه فرماندهم — یکی از گدایان این درگهم

و با این حالات نه عجب که به اندک زمانی، علم عالم گیری در نجد و هامون ربع مسکون، بلکه بر قمه قبه سپهر بوقلمون افرازد، و آوازه کشورگشایی در تلال و وهاد جمیع بلاد، و عمران و قفار هر دیار اندازد، ان شاءالله تعالی.

نظم:

به توفیق و امداد لطف اله — چنین شاه فرمانده دین پناه
جهان را همه پادشاهی کند — حکومت ز مه تا به ماهی کند

**سیوم:** آن‌که با وجود آن‌که به واسطه انتساب به سلسله علیه نبویّه و انتساب به شجره طیّبه مرتضویّه و تشرّف به اشرف ادیان و نحل، و تقیّد به احقّ مذاهب و ملل، و دستیاری عدالت و پای مردی جلالت از پادشاهان عالم از زمان آدم تا این دم ممتاز، و به این حالات در میان سلاطین رأفت قرین و خواقین عدالت آیین سرافرازست؛ از نهایت اخلاص به خاندان عالی مکان نبوّت، و غایت اختصاص به دودمان متعالی شأن ولایت و امامت القاب همایون را در جمیع ممالک بنی‌آدم، و بر رؤوس منابر عالم و مجامع اشهاد و محافل خاص و غاص هر بلاد، به این طریق قرار داده که خاک آستانه سیّد البشر ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ غلام امیرالمؤمنین حیدر ــ علیه الصلاة و

السلام ـ مروّج مذهب ایمه اثنی عشر ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و خود نزد بینایان منظر تحقیق، چه القاب از این بهتر و چه انتساب از این خوش‌تر باشد، و کدام پادشاه ذی جاه در برابر این القاب مستطاب، نام از بزرگی خود تواند بُرد و یا، کِی سلطانی عالی شأن در مقابل این انتساب اعالی ایاب، خود را در عداد اهل اعتبار تواند شمرد؟

نظم:

چنین شاه دیندار پاک اعتقاد — ندارد جهان تا جهانست یاد
همه سرورانند خاک رهش — شهان بندگانند بر درگهش
بود تا مدار زمین و زمان — فزون باد اقبال او در جهان

**چهارم:** آن‌که در زمان کثیر الفیضانش معاشر ذوی مفاخر فرقه ناجیه اثنی عشریه، و جماعت با مناعت شیعه فایقه بربریّه، در مهد امن و امان، به فراغ بال و رفاه حال آسوده در محافل خاص و غاص، و مجامع عام و خواص، به مناقب و مفاخر و مدایح و مآثر حضرات عالیات ایمه هُدات ـ علیهم شرایف الصلوات و لطایف التسلیمات ـ رطب اللسان و عذب البیان بوده، زبان صدق بیان را به طعن و لعن ملاعین و فرقه خاذله جاهله مخالفین می‌گشایند، و این شاه دین پناه، به مقتضای صحّت انتمای **سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أثَرِ السُّجُود** [فتح: ۲۹] از بَشَرهٔ مبشّره هر کس، سیمای تشیّع و اخلاص مشاهده فرمود، سرش را از تاج عزّت سرافراز، و بزمش را از خلعت مکرمت با اعزاز گردانیده، به اقسام اکرام و اوصاف الطاف او را می‌نوازد، و از صحایف احوال هر مردود ملعون که آیه صدق غایت **فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضا** [بقره: ۱۰] تلاوت فرمود، پیراهن بقا را بر بدن بی بقای او قبای فنا گردانیده، جامه هستی او را کفن نیستی می سازد، و به این طریق کام جان زمان را جرعه خوشگوار آن شعر آبدار می‌چشاند، و بر رؤوس عالیمان این دُرَر غُرَر معانی لآلی تبار می‌فشاند که،

نظم:

صاحب الامر امر کرده که ما — روی نصرت به هر کجا که نهیم
سنیان را ز خون کفن سازیم — شیعیان را قبای فتح دهیم

**پنجم:** آن‌که در غالب اوقات که حاجبان قضا و قدر، منع تماثیل و صور عالم اصغر از صفه بار دیده بیدار شاه گردون مسیر فلک مدار نموده، جهت مشاهده انوار اسرار غیب و اسرار انوار لاریب از مرآت جلیة الذات خاطر ملکوتی نواظرش غبار اغیار زدودند، و خیل خواب که خدمه خدمت و بوّاب نوّاب سلطان خیالند، نداء حضور آثار عالم انوار در داده، ابواب فیض ازلی و لطف لم‌یزلی بر روی دل حقایق منزلش گشادند. دیده سعادت دیده‌اش از مشاهده دیدار مفیض الانوار ایمه ابرار ـ علیهم صلوات الله العظیم الغفّار ـ منوّر و مشام حقیقت استشمامش از رایحه فایحه عنبر مذاب، و مشک ناب صحبت آن حضرات عالمیان مآب ــ علیهم صلوات الله ربّ الارباب ـ معطّر گردیده؛ گوش سعادت نیوشش از دُرَر غُرَر کلمات صدق ثمر و احادیث صحّت اثر ایمه اثنی عشر ـ علیهم صلوات الله العظیم الاکبر ـ صدف هزارگونه درّ و گوهر می‌گردد، و نصایح و مواعظ آن حضرات عالیات ــ علیهم شرایف صلوات الله معلّی الدرجات ـ به سمع قبول اصغا فرموده، ذایقه ایمان را حلاوت امتثال اوامر ایشان ـ علیهم صلوات الرحیم الرحمان ـ می‌چشاند، و به هر چه مأمور شد، همان را قدوه ساخته، بی‌تأمّل و تسویف یا تمهّل و توقیف، به منصّه ظهور می‌رساند، چنان‌چه از جهات، جهات توجّهات مضارّ بار تمغا را از عامه برایا بازداشتن، و چندین هزار تومان که هر ساله از جهات ممالک محروسه در حیطه ضبط به این جهات در می‌آمد، نابوده انگاشتن شاهدی معتبر و دلیلی مقرّر، مقرّر این مدعاست؛ و لذا یوماً فیوماً دیده بخت بیدارش، منتظر مشاهده رخسار کثیر الانوار آثار اشارات غیبی و بشارات لاریبی که آن حضرات عالی درجات ـ علیهم شرایف الصلوات ـ از آن اِخبار و اِنها فرموده‌اند،

از تزاید عمر و دولت و تصاعد ملک و بسطت می‌باشد.

و بحمدالله تعالی این ایام خجسته فرجام، مقدمه ظهور آن اشارات مفیضهٔ البشارات و بشارات منتجة السعادات بوده، سنین عمر واجب التطویلش که امید چنان است که از عمر ما بندگان، سنوات بر آن افزاید، در مصاعد ترقّی متدرّج و بسطت ملک یوماً فیوماً متزاید و مترقی، و هر زمان، زبان صدق بیانش بکلام اعجاز نظام **هذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْل** [یوسف: ۱۰۰] متکلّم و متلقی است.

نظم:

| | |
|---|---|
| خوش آن آیت که تفسیرش چنین است | خوش آن خوابی که تعبیرش چنین است |
| برآمد کام شه در دنیی و دین | بود رؤیای صادق شاهد این |
| بقای عمر با اقبال شاهی | میسّر گشتش از لطف الهی |

**ششم:** آن‌که گوش سعادت نیوش حضرتش از منهیان سعادت و اقبال مضمون صدق مشحون **کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر** [آل‌عمران: ۱۱۰] به سامعه رضا شنوده و خطاب مستطاب **وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر** [آل‌عمران: ۱۰۴] به سمع قبول تلقی فرموده، ... حکم ...[1] لازم الاتباع به نزد حضرتش به نوعی مطاعست که در مراسم امر به معروف و لوازم نهی از منکر، مبالغه به حدّی رسانیده، و به سیاست شاهانه به طریقی مؤکّد گردانیده که استماع نواء فسق و فجور و استمتاع به کاسات شراب غرور، بیرون از حیطه امکان و اقدار، و آن سوتر از دیار، عداد آن بیرون از حیطه قدرت و توان و حکایت چند و چون آن وراء حوصله اقدار و امکانست.

چنان‌چه اکثر اوقات که مجلس بهشت آیین و محفل جنّت قرین آن حضرت جنّت خضرت، محطّ رجال علمای انام و محظّ آمال فقهای کرام

---

۱. سه کلمه ناخوانا

می‌گردد، استکشاف عویصات مسائل که در حلّ آن هر عالم کامل، راجل باشد، و استعلام مشکلات مباحث که کم فقیهی فاضل از آن باحث تواند بود، می‌فرماید، و اکثر مسائل و مباحث که مذکور می‌گردد، چون نیک ملاحظه شود، جواد فکر وقادش حواشی و اطراف آن را پیموده، و برید ذهن نقّادش حوافی و اکناف آن را سیر نموده باشد، و تقریر مباحث شرعیه و تحریر مسائل دینیه به تنقیح و توضیحی می‌فرماید که ارشاد اذهان فضلاء صاحب ایقان و تبصره و ذکراء فقها با اتقان به آن تواند شد، و منتهای[1] مطالب علمای افاضت دثار و مستقصاء مآرب فضلای فطانت شعار همان تواند بود.

نظم

| | |
|---|---|
| شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او | ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار |
| از عکس خاطرش گهر علم را فروغ | بر قطب همتش فلک شرع را مدار |
| یا رب که تا مدار زمان و زمین بود | بادا ظلال شاه چنین زیب روزگار |

**یازدهم [هفتم]:**[2]

آن‌که چون از میامن تأییدات الهی مضمون صدق مشحون **نُصِرت بالرعب مسیرة شهر** کلامی است صادق، و حدیثی با حق موافق که از حضرت رسالت پناهی ـ علیه و آله صلاة لاتناهی ـ بخصوصیت وراثت کتاب مفاخر و خطاب مآثر نواب کامیاب شاهی را آراسته، فتح و نصرت در سایه اعلام سعادت فرجامش سرافرازی نما، و سعادت و اقبال در رکاب بندگان آستانش سعادت فزا بوده، همای سعادت اثر همّت عالی گهرش در هوای هوای تسخیر هر

---

۱. این دو سطر ترکیب عبارت با اسامی کتب فقهای بزرگ است، مانند علامه، *ارشاد الاذهان*، منتهی، ذکری و ...

۲. چنین است در اصل. طبعاً از این نسخه چیزی به عنوان افتادگی برگ سقط نشده است چون هفتم در وسط عبارت آمده است. بنابرین ممکن است کاتب که از روی نسخه دیگری می‌نوشته است، یا نسخه اصل ناقص بوده یا وی جا انداخته است.

کشور که طیران نماید، به مجرد هبوب نسیم شهپرش درخت بخت ساکنان آن بلاد و اساس استیناس معتکفان آن تلال و دهاد را به نوعی تزلزل در اوراق توان و اقدار و پایه تمکین و اقتدار می‌افتد که بی حجاب تعلّ رخسار فتح در آئینه نصرت معاینه می‌گردد، و شاهد سعادت بی نقاب تمهل در عین اقبال جلوه‌گر می‌شود، چنان‌چه طلیعه لشکر فتح اثر، اراده تسخیر هر کشور که در دیار خاطر این شهریار دین‌پرور قدم می‌نهد، قبل از وصول تمامی آن لشکر سعادت‌گستر، وصول به تمامی مأمول دست می‌دهد، و بی آن‌که غایت وقارش رخصت نهادن یک قدم در راه ادعای کشورگشایی، و نهایت اقبالش فرصت برآوردن یک دم در بیان مدّعای فرمان فرمایی دهد، به مجرّد توجه امراء عالی مقام، و عساکر نصرت فرجام و آن هم بی‌دستیاری تیغ و سنان، یا پای مردی ضرب و طعان، بلکه به محض اقبال این شاه کشورستان، ممالکی را که آرزوی تسخیرش در دل سلاطین ذوی الاقتدار ماضیه و خواقین اولی الایدی و الابصار سالفه کرده بوده، میامن اقبال این شاه بی همال، کلید تسخیر در طبق عرض نهد و همیشه درِ فتح بر روی ملازمان درگاه و خادمان بارگاهش گشاده، همواره زبان الهام نشان، زمان بیان این کلام صدق نظام را آماده باشد که،

نظم:

گشاده باد بدولت همیشه این درگاه　　بحق اشهد أن لا اله الا الله

## دوازدهم [هشتم]:

آن‌که چون نهال دولت برومند ابد پیوند این شاه بی‌مانند، از رشحات سحاب الطاف الهی و اقطار امطار اعطاف حضرت رسالت پناهی ـ علیه و آله صلاة لاتناهی ـ و جویبار امداد حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه افضل صلوات

المصلّین ـ و چشمه سار اسعاد حضرت ایمه دین ــ صلوات الله تعالی علیهم اجمعین ـ سرسبز ...[1] هیچ وقت چنان‌چه عادت سلاطین باشد که در مضایق امور به دیگر سلطانی ملتجی شده، به اتفاق لشکر و حشر او، از تنگنای پریشانی خود را به فضای دلگشای شادمانی رسانند، این پادشاه عالمیان امیدگاه، در هیچ وقت، به هیچ وجه به مدد و معاونت لشکر دیگری، اساس سلطنت خود را استحکام نداده، قامت حکومتش از عاریت لباس عاریت عار داشته، محض فیض ازلی و فیض محض لم یزلی و امداد ارواح مقدّسه سیّد المرسلین و امیرالمؤمنین و آلهما الطیّبین و الایمة المعصومین ــ صلوات الله علیهم اجمعین ـ حال احتیاج بر رخسار ایام سلطنتش روا نداشته است، و برخلاف این حال، سلاطین گردون مثال و خواقین با اقبال و وارثان سلطنت تیمور و قیصر و صاحبان مسند دارا و اسکندر، و گردنکشان هند و روم و ماوراءالنهر و عرب و عجم، بلکه والیان سایر ولایات عالم، به این آستان سلاطین آشیان خواقین مکان ملتجی گردیده، از سر با افسر سلطنت پای رهوار عجز و مسکنت ساخته، به این جناب اعالی مآب عوالی ایاب اقبال وار و سعادت کردار شتافته، فراخور حال و مناسب احوال از این شاه بی‌همال، موايد فوايد الطاف و احسان و فوايد موايد اعطاف و امتنان و امداد به امداد لشکر بیرون از عداد و اسعاد به جنود عاقبت محمود وراء حیطه تعداد، یافته، در سایه خورشید پایه این پادشاه عالیجاه و شاه دین پناه أعلام سلطنت و دارایی و رایت حکومت و کشورگشایی برافراخته‌اند.

نظم:

سر جمله شاهان با عز و جاه　　بود فرش راه شه دین پناه

---

۱. دو کلمه سفید شده است.

به اقبال او جمله شاهی کنند — حکومت ز مه تا به ماهی کنند
به فرّش ستانند دیهیم و تاج — بخاک در او فرستند باج
چنین فرّ و اقبال و شاهنشهی — خدایا تو داری و او را دهی
بود ظلّ تو این شه بی همال — خدایا مخلّد بدار این ظلال

حاصل: اگر چه آنچه مرقوم قلم صدق رقم، و نگاشته خامه صحّت هنگامه گردیده، از آیات جلالت آیات منصوصه، در شأن این سلطان عالی شان و صفات سعادت غایات مخصوصه به این پادشاه عالیجاه صاحب قران اگر در مجامع سلاطین عالم و محافل خواقین بنی آدم مذکور سازند؛ در معرض تحدّی و معارضه و میدان تسابق و مناضله هیچ کدام را قوت گذرانیدن یک کلام یا نهادن یک گام در حیطه قدرت و توان نبوده، همگنان سر عجز به گریبان اعتراف فرو برده، دیده قبول بر پشت پای انصاف اندازند.

امّا، یعلم الله تعالی، که در وقت انشاء این کلمات صدق غایات، و افشاء این حکایات صحّت آیات، به امید آن‌که مذکور مجلس بهشت آیین و محفل جنّت قرین گردد، و خوف آن‌که مبادا بسط کلام موجب املال سامعه اجلال شود، سمند خوش خرام قلم را در هر قدم سد اختصاری پیش راه نهاده که مجال جولانش در میدان بیان نداده، و باز شرح شمّه‌ای از محاسن اوصاف این شاه خجسته صفات و وصف نبذه‌ای از مکارم اخلاق این پادشاه ملکی ملکات، و حکایت خجسته غایت آثار مآثر دولت ابد پیوند، و داستان فرخنده بیان وقایع و فتوح ارجمند، نه از مقوله مقاله‌ای است که در رساله ایجاز ادا یا مقاله‌ای اختصار انتما، سمت گزارش یابد، و در این تنگ مجال، مجال مشاهده جمال تفصیل آن احوال و فرصت اظهار بیان تمامی آن حال باشد.

بلی اگر توفیق الهی و تأیید نواب کامیاب شاهی یاری کنند، والطاف ربّانی و اعطاف اعلی حضرت صاحب قرانی مددکاری نمایند، تاریخ همایون

که روزنامه اقبال و مجموعه امانی و آمالست، به نوعی می توان نوشت که ناسخ تواریخ عالم و ماحی آثار سلاطین بنی آدم باشد. آری

نظم:

سخن کان به وصف تو سرور بود　　کجا چون سخن‌های دیگر بود

امید که سعادت توفیق باری، یاری و مساعدت نموده، و اقبال اقبال شاه بی‌همال و پادشاه فلک سریر ملک مثال اقبال نماید، و صفایح زمان را به نشر این مدایح و صحایف دوران را به بسط این لطایف آراید، بمنّه و جوده.

والاولی ان یکون الخاتمة کالاولی مشحونا بزواهر جواهر حمدالله الملک المنعام و شرایف الصلاة و السلام علی النّبی و الولیّ و آلهما العزّ الکرام و دعاء بقاء ایام سلطنة هذا السلطان ولیّ الانعام لیکون وردیه المفتتح مسکیة الختام.

نگرنده نگارنده را شناسد و از اثر پی به مؤثر برد. سنه ۱۰۶۷

# فهرست منابع


اربعین شوشتری، نسخه دانشگاه، شماره ۸۷۸/۴، نوشته شده در ۹۸۲

*از شیخ صفی تا شاه صفی*، سید حسن بن مرتضی استرآبادی، تصحیح احسان اشراقی، تهران، ۱۳۶۶ش

*الایقاظ من الهجعه*، شیخ حر عاملی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰

*بحارالانوار*، محمد باقر مجلسی.

*بررسی کتب خطی قدیمه وزارت خارجه*، تهران، ۱۳۷۷

*تاریخ نگارستان*، قاضی احمد کاشانی، تهران، ۱۴۱۴ق

*تاریخ ایلچی*، نظام شاه، تهران، ۱۳۷۹

*ترجمه احادیث در باره شاه اسماعیل، محمد اشرف علوی [؟]، نسخه شماره ۵۸۹۴ دانشگاه تهران*

*تکملةالاخبار*، عبدی بیک شیرازی، تهران، نی، ۱۳۶۹

*جنةالاثمار*، عبدی بیک، مسکو، ۱۳۷۹

*خلاصةالتواریخ*، قاضی احمد قمی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳

*دوحة الازهار*، عبدی بیک، مسکو، ۱۹۷۴

*رساله در پادشاهی صفویه*، محمد یوسف ناجی، به کوشش رسول جعفریان، فرشته کوشکی، تهران، ۱۳۸۸

*رستم الحکماء*، چاپ مشیری، تهران، ۱۳۵۲

*روضات الجنات*، محمد باقر اصفهانی خوانساری، قم، اسماعیلیان

*روضة الصفویه*، میرزا بیک جنابذی، تصحیح غلامرضا مجد طباطبائی، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۷۸

*زینت الاوراق*، عبدی بیک، مسکو، ۱۹۷۹

*ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، *منصور صفت گل*، تهران، ۱۳۸۱

شاه اسماعیل نامه، حسینی گنابادی، تهران، ۱۳۸۷

*صحیفة الاخلاق*، عبدی بیک، مسکو، ۱۹۷۹

*عالم آرای عباسی*، اسکندر بیک، ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.

*فتوحات شاهی*،صدرالدین ابراهیم هروی امینی، تهران، ۱۳۸۳

*کفایة المهتدی*، میرلوحی، نسخه مجلس، ش ۸۳۳،

گزیده *کفایة المهتدی*، میرلوحی، تصحیح درگاهی، تهران، ۱۳۷۱

کفایة المهتدی، میرلوحی، تصحیح مصطفی شریعت موسوی اصفهانی، اصفهان، ۱۳۸۴

گنجینه آثار تاریخی اصفهان، لطف الله هنر فر، اصفهان، ۱۳۵۰

*لوامع صاحبقرانی*، محمد تقی مجلسی.

*مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی*، *به کوشش سید مهدی رجایی*، *مشهد*، *۱۳۶۸ش*

*محافل المؤمنین*، محمد شفیع حسینی عاملی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳

*مظهر الاسرار*، عبدی بیک، مسکو